

فن دستور

ديونوسيوس تراكس

ترجمة كورش صفوى



فن دستور نخستین رساله منجمی است که در قرن دوم پیش از میلاد درباره دستور زبان یونانی کهن نگاشته شده است. دیونوسیوس تراکس، مؤلف این رساله، از پژوهشگران اسکندرانی است و این تألیف وی الگوی تمامی مطالعاتی قرار گرفت که در طول تاریخ و تا به امروز با نام «دستور سستی» برای زبان‌های مختلف، از جمله زبان فارسی، نگاشته شده است.

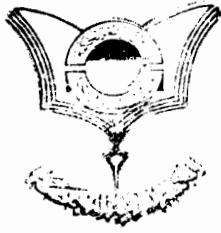
مترجم این متن سعی بر آن داشته است تا در پیشگفتار خود تاریخچه تدوین و انتقال آرای این دستورنویس دوره باستان را در ادوار مختلف به دست دهد و معلوم سازد که رساله فن دستور چگونه توانسته است الگوی بررسی‌های جدا از خود در زبان‌های مختلف قرار گیرد. شاید نتوان بنا به گفته و نظر زبان‌شناسان، رساله حاضر را نخستین اثر کلاسیک در زمینه زبان‌شناسی و دستور زبان در سنت عربی خود دانست.

هوس



۳۰۰ تومان

شابک: ۹۶۲-۶۶۲۱-۳۳-۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتشار «مجموعه ادب فکر» مرهون آقای دکتر محمدجواد فریدزاده است که
اثاری را برای ترجمه و انتشار پیشنهاد کرده‌اند و با حمایت بی دریغ فکری
و معنوی خود ما را یاری داده‌اند. کتابهای دیگر این مجموعه نیز با تأیید و
تشویق ایشان انتشار می‌یابد.
امید است به یاری خداوند، ناشر بتواند انتشار کتابهای این مجموعه
را ادامه دهد.

۱۲۷۷.۱۱

فن دستور

دیونوسیوس تراکس

کورس صفوی

انتشارات هرمس

تهران ۱۳۷۷

انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۷۹۵۶۷۴
مجموعه ادب فکر - زبان و ادبیات ۱

فن دستور
دیونوسیوس تراکس
ترجمه: کورش صفوی
چاپ اول: ۱۳۷۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: معراج
همه حقوق محفوظ است.

PA	دیونوسیوس تراکیایی، ۲ ق. م.	Dionysius, Thrax
۳۹۶۸	فن دستور / دیونوسیوس تراکس؛ ترجمه کورش صفوی. - تهران:	
۹۲۵ /	هرمس، ۱۳۷۷.	
۹	۶۸ ص. - (مجموعه ادب فکر - زبان و ادبیات: ۱)	
۱۳۷۷		
	عنوان اصلی:	Tekhnē Grammatike
PA ۲۵۳	کتابنامه: ص. ۶۵	
	۱. زبان یونانی - دستور - متون قدیمی تا ۱۸۰۰. الف. صفوی.	
	کورش، ۱۳۳۵ - مترجم. ب. عنوان.	
	۴۸۵	

ISBN 964-6641-33-4

شابک ۹۶۴-۶۶۴۱-۳۳-۴

تقديم به هميشه استادم
دکتر يدالله ثمره
که جز عشق نياموخت

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

۱. نویسنده فن دستور	۲
۲. نکاتی درباره فن دستور	۴
۳. مروری بر تاریخچه دستور سنتی	۶
۳-۱ عصر اسکندرانیان	۷
۳-۲ حکومت رومیان	۱۰
۳-۳ قرون وسطی	۱۳
۳-۴ رنسانس	۱۹
۳-۵ عصر جدید	۲۳
۳-۶ دستور سنتی برای زبان فارسی	۲۵
۴. نکاتی درباره برگردان فن دستور	۲۸

فن دستور

۱. تعریف دستور	۳۳
۲. قرائت	۳۳
۳. تکیه	۳۴
۴. نقطه گذاری	۳۴
۵. قطعه	۳۴
۶. اسطقس	۳۵
۷. هجا	۳۷
۸. هجای کشیده	۳۷
۹. هجای کوتاه	۳۸
۱۰. هجای مشترک	۳۸
۱۱. کلمه	۳۹

۳۹		۱۲. اسم
۴۵		۱۳. فعل
۴۶		۱۴. صرف فعل
۴۸		۱۵. وجه وصفی
۴۸		۱۶. حرف تعریف
۴۸		۱۷. ضمیر
۵۰		۱۸. حرف اضافه
۵۰		۱۹. قید
۵۲		۲۰. حرف ربط
۵۵		یادداشت‌های مترجم
۶۵		کتابنامه
۶۷		نمایه

پیشگفتار مترجم

شاید در دید نخست چنین نماید که پیشگفتاری با این حجم برای برگردان متنی که چند صفحه‌ای بیش نیست، لفاظی و ترفندی برای افزودن به اوراق مطلب باشد. اما به نظر نگارنده این سطور، ذکر برخی نکات مهم درباره اثر حاضر ارزش و اعتبار آن را مشخص‌تر می‌سازد و در نهایت معلوم می‌کند که فن دستور از چه اهمیتی در مطالعه تاریخ زبان‌شناسی برخوردار است و چگونه توانسته است مبنای مطالعات دستوری وسیعی قرار گیرد که حتی امروز نیز ادامه دارد و زبان‌شناسان عنوان «مطالعات سنتی دستور» به آن داده‌اند.

پیشگفتار حاضر سه بخش دارد. در بخش نخست، سعی بر آن است تا بر اساس منابع موجود، به معرفی نویسنده فن دستور پرداخته شود. بخش دوم به ذکر نکاتی درباره ویژگیهای این اثر اختصاص یافته است و بخش سوم که هدف اصلی این پیشگفتار به شمار می‌رود، مروری بر تأثیر فن دستور در مطالعات دستوری پس از خود است. در این بخش سعی بر آن خواهد بود تا مشخص گردد آنچه در اصل، مطالعه اجمالی و ناقصی از دستور زبان یونانی کهن به شمار می‌رفت، چگونه توانست، بر حسب تصادف، نزدیک به بیست و دو قرن به حیات خود ادامه دهد و همواره الگویی ثابت برای مطالعات دستوری به حساب آید. این بخش که خود زیربخشهای متعددی را

شامل است، با این هدف تهیه شده که با گذر از دوره‌های تاریخی مختلف، در نهایت به تاریخچه مطالعات دستوری زبان فارسی منتهی شود و نشان دهد که آنچه امروزه دستور سنتی زبان فارسی نامیده می‌شود، چگونه از فن دستور تأثیر پذیرفته است.

۱. نویسندۀ فن دستور

تاریخ علم پُر از کاشفان و مخترعان خوش‌اقبال و بداقبال است. آیا به راستی می‌توان منکر این واقعیت شد؟ یکی از این بداقبالها، مخترع چرخ است. هیچ‌کس از او خبری ندارد ولی اختراعش دنیا را دگرگون ساخت. بداقبال‌تر از او گاليله بود که به خاطر اعتقاد به گشتن کره زمین به دور خورشید محاکمه شد و نزدیک بود جان‌ش را از دست بدهد. اخفش اوسط از گاليله هم بداقبال‌تر بود و با تمامی پژوهشهایش در فن عروض معروف نشد ولی بُرش به شهرت رسید. برخی از این بداقبالها به خاطر کشف یا اختراعشان کشته شدند، برخی دیگر به دست فراموشی سپرده شدند و در برابر آنها، خوش‌اقبالها تمامی افتخارات را از آن خود کردند. میان خوش‌اقبالها نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. برخی هم خودشان معروفند و هم اختراع یا اکتشافشان برای همگان شناخته شده است. ادیسون یکی از اینهاست. برخی دیگر خودشان معروفند ولی کشف یا اختراعشان برای همه شناخته شده نیست. کُخ یکی از اینهاست. تعدادی از این خوش‌اقبالها معروفیتی شگفت یافته‌اند. شیر پاستوریزه، نام پاستور را به همراه دارد و به هنگام خرید لامپ، نام وات را به کار می‌بریم. برخی از این خوش‌اقبالها را دست روزگار به همه چیز رسانده است. یکی خواسته به هندوستان سفر کند، آمریکا را کشف می‌کند و آن یکی در نامه‌هایش دائماً به این نکته معترف است که دستانش

می‌لرزد و رنگها را درست نمی‌تواند با هم قاطی کند، آن‌گاه بنیانگذار مکتب اکسپرسیونیسم در نقاشی معرفی می‌شود. ولی اگر تمامی این خوش‌اقبالها را نیز برحسب اقبالشان طبقه‌بندی کنیم و بخواهیم سردمدارانشان را نشان دهیم، بدون اغراق یکی از آنها دیونوسیوس تراکس خواهد بود. بسیاری از آنهایی که تمام عمر خود را با اسم و صفت و قید و ضمیر گذرانده‌اند، نام او را نشنیده‌اند، ولی آنچه او بیست و دو قرن پیش مطرح کرده، به دلیل اقبال بلندش از میانه تاریخ گذر کرده است و آن‌چنان در تار و پود وجودمان تنیده که امروزه تردید در آن، تردید نسبت به بدیهیات به شمار می‌رود و حتی در دوره‌ای از این تاریخ، مردود دانستن آن در حکم کفر بوده است. دیونوسیوس تراکس در اواخر قرن دوم ق م و اوایل قرن اول ق م در جزیره رودس به تدریس اشتغال داشته است. بر حسب آنچه در دایرةالمعارف سودا [Suda] متعلق به قرن دهم میلادی آمده، دیونوسیوس اهل اسکندریه بوده است و به اشتقاق از نام پدرش، ترُس [Teres]، «تراکس» نامیده شده است (ک ۵، ص ۹۳۱)*. وی شاگرد اریستارخوس اسکندرانی به شمار می‌رفته و آثار متعددی در نقد و تفسیر اشعار هومر از او به جای مانده است. به همین دلیل می‌توان او را یکی از دستوریان اسکندرانی دانست که بر خلاف رواقیان به مطالعه زبان در حکم بخشی از بررسیهای ادبی دل بسته بودند و به لحاظ نظری نیز پایبند دیدگاه سامان‌گرایان به شمار می‌رفتند (ک ۸، ص ۷۹). با این همه باید پذیرفت که دیونوسیوس تراکس از بررسیهای زبان‌شناختی رواقیان باخبر بوده است و اگر چه فن دستور اساساً اثری اسکندرانی به شمار می‌رود، ولی رگه‌هایی از تأثیر رواقیان در این متن دیده می‌شود (ک ۸، ص ۸۰). درباره او

* منظور، صفحه ۹۳۱ از کتاب شماره ۵ در کتابنامه است.

اطلاعی بیش از این در دست نیست ولی آنچه در این میان حائز اهمیت است، دوره زندگی اوست. دیونوسیوس تراکس در عصر پایانی دوران طلایی یونان باستان می‌زیسته و همین امر اقبال خوش او به شمار می‌رفته است. در بخش سوم این پیشگفتار به دلایل این ادعا اشاره خواهد شد.

۲. نکاتی درباره فن دستور

فن دستور بر روی پانزده ورق پاپیروس مصری نگاشته شده است که برای نخستین بار به صورت کامل از سوی اولیگ (-۲ ک) به چاپ رسید. این اثر در بیست بخش تدوین یافته است که در کل می‌تواند دو فصل متمایز از یکدیگر را تشکیل دهد. فصل نخست شامل تعریف دستور، قرائت، تکیه، نقطه‌گذاری، قطعه، حروف الفبای یونانی و هجا است. دیونوسیوس تراکس برای بررسی هجا چهار بخش در نظر گرفته است. به این ترتیب، فصل نخست رساله، ده بخش از کل مطلب را تشکیل می‌دهد. ده بخش دوم، به بررسی و ارائه تعاریفی برای اجزای کلام اختصاص یافته است که در کل، با آنچه به اعتقاد نگارنده این سطور، فصل نخست رساله به شمار می‌رود، تفاوتی بارز دارد. این تفاوت از دید پژوهشگران پوشیده نمانده است و به همین دلیل، این ادعا همواره مطرح بوده است که صاحب فن دستور یک نفر نیست. تعریفی که در بخش ۱ از دستور به دست داده می‌شود، دقیقاً نشان‌دهنده نوع نگرش اسکندرانیان به مطالعه دستور است. دیونوسیوس تراکس در این بخش، مطالعه دستور را ابزاری برای بررسی متون ادبی معرفی می‌کند و حتی بر این نکته تأکید دارد که درک و نقد اشعار شریفترین بخش دستور است! بخشهای ۲ تا ۴ نیز به نوعی به همین موضوع باز می‌گردند اما بخش ۵ بسیار نامربوط

می‌نماید و مشخص نیست که طرح «قطعه» در این بخش چه ارتباطی به موضوعات قبل و بعد از خود دارد؛ البته برخی بر این باورند که این بخش نیمه‌کاره مانده، یا بخش اعظم آن از بین رفته است (ک ۳ ص ۱۶۹). در بخشهای ۶ به بعد، به موضوعاتی فنی‌تر پرداخته شده و مسائلی مورد بحث قرار گرفته که ریشه در آثار ارسطو و دستوریان پیش از دیونوسیوس تراکس دارد، در حالی که بخشهای ۱ تا ۵ به ملاحظات اسکندرانیان بازمی‌گردد و به دوره دیونوسیوس تراکس و استادش، اریستارخوس، اشاره دارد. به همین دلیل، دی‌بندتو بر این اعتقاد بوده است که فن دستور در یک زمان نگاشته نشده و مجموعه‌ای است که از دوره‌ای پیش از دیونوسیوس تراکس تا زمان حیات وی جمع‌آوری شده است (ک ۱). در برابر دی‌بندتو، ووترز بر این اعتقاد است که بر اساس اسناد موجود، فن دستور نوشته دیونوسیوس تراکس است و در دوره‌های مختلف جمع‌آوری نشده است (ک ۷). این نکته که برخی از آرای دیونوسیوس تراکس پیش از او نیز مطرح بوده‌اند، دست‌کم به اعتقاد نگارنده این سطور، نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای قبول دیدگاه دی‌بندتو باشد، زیرا برحسب همین استدلال می‌توان فرض کرد که نویسنده فن دستور، با آشنایی نسبت به آرای پیشینیان به طرح موضوعات دستوری پرداخته است. کمپ با استفاده از اصطلاحات موجود در متن فن دستور و مقایسه آنها با اصطلاحاتی که پیش از دوره اسکندرانیان رایج بوده است، به این نتیجه می‌رسد که فن دستور نمی‌تواند در دوره‌های مختلف نوشته شده و سپس جمع‌آوری شده باشد (ک ۵ ص ۹۳۲) و به همین دلیل، او نیز بر نظر ووترز صحه می‌گذارد. به هر حال بر اساس استدلال‌های موجود چنین می‌نماید که بتوان دیونوسیوس تراکس را نویسنده فن دستور دانست. آنچه در اینجا و در شرایط حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نوع نگرش یک

اسکندرانی از دستور یا طبقه‌بندی وی از اجزای کلام نیست. اهمیت فن دستور در این است که در طول تاریخ برای مطالعه دستور زبانهای مختلف، الگویی بی چون و چرا قرار گرفته است. بسیاری از اصطلاحاتی که دیونوسیوس تراکس در رساله خود به دست داده، مستقیماً به دیگر زبانهای اروپایی راه یافته‌اند و در بررسیهای دستوری مورد استفاده قرار می‌گیرند. نمونه‌هایی از این اصطلاحات را می‌توان aorist, deictic, anaphoric, prototype, clitic, syntax, diphthong دانست. مجموعه دیگری از اصطلاحات به کار رفته در فن دستور، با معادل‌یابی در زبان لاتین به دیگر زبانهای اروپایی راه یافته‌اند؛ برای نمونه، pronoun, participle, dual, neuter, liquid, inflect, subjunctive, active, number, gender, verb, superlative, comparative, adverb, passive و جز آن (ک ۵، ص ۹۳۳). همین نکته تأثیری را که فن دستور در مطالعات دستوری پس از خود داشته است نشان می‌دهد.

۳-۱. مروری بر تاریخچه دستور سنتی

فن دستور در واقع مبنای مطالعاتی در زمینه دستور زبان قرار گرفت که امروزه «دستور سنتی» نامیده می‌شوند. تا به اینجا سعی بر آن بود تا به نفوذ آرای دیونوسیوس در پژوهشهای بعد از وی اشاره شود. در این بخش تلاش خواهد شد تا با مروری بر تاریخچه دستور سنتی، دلیل یا دلایل الگوگیری دائمی از فن دستور را تا حد امکان معلوم کنیم. برای دست یازیدن به این مهم، دوره‌های تاریخی‌ای مرور خواهد شد که همچون حلقه‌های یک زنجیره، قرن دوم پیش از میلاد را به قرن بیستم میلادی پیوند می‌دهند و در هر دوره به مسائلی اشاره خواهد شد که به نوعی در ادامه حیات فن دستور دخالت داشته‌اند.

۳-۱ عصر اسکندرانیان

در کلّ می‌توان به کمک چند ویژگی بارز، روش مطالعه زبان را در میان اسکندرانیان بازشناخت. نخست اینکه آنان دستور را برای بررسیهای ادبی مورد مطالعه خود قرار می‌دادند، به شرح لغات مبهم متون ادبی می‌پرداختند و دستور را بر مبنای آثار شاعران و نثرنویسان تهیه و تدوین می‌کردند. آنچه در قالب قواعد دستوری مطرح می‌شد، الزاماً با نمونه‌هایی از شعر و نثر ادبی همراه می‌گشت تا تأییدی بر صحت تدوین قواعد باشد. دوم اینکه اسکندرانیان به دیدگاه سامان‌گرایان پایبند بودند و از مبانی قیاس برای تصحیح متون کهن استفاده می‌کردند و در این میان، قرائت، یعنی درست خواندن متون ادبی بخشی از دستور به شمار می‌رفت. ملاک چگونگی تلفظ واژه‌ها بر حسب نوع تلفظی تعیین می‌شد که از متون ادبی کهن استنباط می‌گردید و به این ترتیب، دستور مجموعه قواعدی را تشکیل می‌داد که بتواند درست گفتن و درست نوشتن را آموزش دهد. ویژگیهای یاد شده مهم است زیرا پس از بیست و دو قرن هنوز هم ملاکهای قطعی در مطالعات سنتی دستور به شمار می‌روند که در جای خود به آنها پرداخته خواهد شد (۳-۵).

(نقد و بررسی آثار هومر در اسکندریه مورد توجه خاص قرار داشت و بنیانگذار این دسته از مطالعات، اریستارخوس به شمار می‌رفت که در قرن دوم ق م در اسکندریه می‌زیست و دیونوسیوس تراکس شاگرد او بوده است. دیونوسیوس در چنین محیطی رشد کرد و فن دستور خود را با توجه به چنین آرایشی به رشته تحریر درآورد. بر اساس منابع موجود، احتمال می‌دهند که وی در اوایل قرن اول ق م در جزیره رودس واقع در دریای اژه به تدریس مشغول بوده است (۵ ک ۵، ص ۹۳۱). فن دستور [*tekhnē grammatikē* = *τεχνη γραμματικη*] حاوی شرحی فشرده از ساخت زبان یونانی کهن است و مجموعه‌ای از اجزای کلام

را در این زبان به دست می‌دهد ولی فاقد هرگونه اظهار نظری دربارهٔ نحو این زبان است (ـ ک ۸، ص ۸۰). وی برای زبان یونانی هشت جزء کلام در نظر می‌گیرد که عبارتند از اسم [ōnoma = ὄνομα]، فعل [rhēma = ρῆμα]، وجه وصفی [metokhē = μετοχή]، حرف تعریف [arthron = ἄρθρον]، ضمیر [antonymiā = ἀντωνυμία]، حرف اضافه [prōthesis = πρόθεσις]، قید [epīrrhema = ἐπίρρημα] و حرف ربط [syndesmos = συνδεσμός]. باید توجه داشت که تعیین اجزای کلام از زمان افلاطون به بعد همواره مطرح بوده است. افلاطون در رسالهٔ سوفیست میان بخش اسمی جمله [ōnoma] و بخش فعلی آن [rhēma] تمایز قائل شده بود (ـ ک ۸، ص ۶۸). ارسطو این دیدگاه استادش را حفظ کرد و به آن طبقهٔ حرف [syndesmoi] را افزود که احتمالاً بعد از وی به حرف اضافه، حرف تعریف و ضمیر تقسیم شد (ـ ک ۸، ص ۶۹). وی نیز همچون افلاطون صفت را با فعل در یک طبقه قرار می‌داد و این طبقه را بخشهای فعلی [rhēmata = ρῆματα] می‌نامید (ـ ک ۸، ص ۷۰). رواقیان طبقه‌ای را که ارسطو تحت عنوان حرف مطرح ساخته بود، به دو طبقهٔ تصریف‌شدنی و تصریف‌ناشدنی تقسیم کردند. طبقهٔ اعضای تصریف‌ناشدنی به دو طبقهٔ حرف اضافه و حرف ربط تقسیم شد و طبقهٔ اعضای تصریف‌شدنی، دو طبقهٔ ضمیر و حرف تعریف را تشکیل داد. آنان طبقهٔ اسم را نیز به دو طبقهٔ اسم عام و اسم خاص تقسیم کردند و از درون طبقهٔ اسم عام، طبقهٔ قید را استخراج کردند. به این ترتیب مشخص است که از میان طبقات هشتگانهٔ مطرح شده در فن دستور، هفت طبقه پیش از دیونوسیوس تراکس مطرح شده است. تراکس اسم عام و اسم خاص را که رواقیان به مثابه دو طبقهٔ جداگانه آورده بودند، در هم آمیخت و تنها یک طبقهٔ اسم را در نظر گرفت. وی برای نخستین بار وجه وصفی را از فعل جدا کرد و طبقهٔ مستقلی برای آن برگزید (ـ ک ۸، ص ۸۷).

تحول دیگری که در فن دستور به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد از آن دیونوسیوس تراکس باشد، قرار دادن صفت در طبقه اسم است زیرا در زبان یونانی صفت چه به لحاظ صرفی و چه به لحاظ نحوی بیشتر به اسم شباهت داشته است (ک ۸، ص ۸۹).

پیش از این گفته شد که فن دستور به مسائل نحوی پرداخته است؛ هر چند باید پذیرفت که برخی از تعاریف ارائه شده در این اثر به گونه‌ای است که ناگزیر می‌شویم فرض کنیم، پیش از تنظیم آن تعاریف باید نوعی تحلیل نحوی صورت پذیرفته باشد (ک ۸، ص ۹۴). چنین می‌نماید که پس از دیونوسیوس تراکس، آپولونیوس دیسکولوس برای نخستین بار به طرح نحو زبان یونانی پرداخته باشد. وی نیز اسکندرانی بود و احتمالاً باید معاصر دیونوسیوس تراکس باشد. آپولونیوس کار خود را با بررسی موادی دنبال کرد که در فن دستور فراهم آمده بود و از ابزارهایی بهره گرفت که پیشینیان جسته و گریخته در زمینه نحو به دست داده بودند. وی از همان مجموعه هشتگانه اجزای کلام دیونوسیوس استفاده کرد. اما برای برخی از آنها تعاریف جدیدی به دست داد تا از اصطلاحات فلسفی در کارش بهره گرفته باشد (ک ۸، ص ۹۵). به نظر می‌رسد که الگوگیری آپولونیوس دیسکولوس از فن دستور برای مطالعه درباره نحو زبان یونانی بر اهمیت و اعتبار فن دستور افزوده باشد زیرا این امر باعث شد تا پس از وی نیز الگوگیری از این کتاب ادامه یابد.

پس از آپولونیوس، فرزند وی هرودیانوس کار پدر را دنبال کرد. آثار او بیشتر در باب تکیه و نقطه‌گذاری در یونانی است و همان عناصری را در بر می‌گیرد که دیونوسیوس تراکس تحت عنوان عناصر هموندی مطرح ساخته بود (ک ۸، ص ۹۹).

به این ترتیب، فن دستور مجموعه‌ای را تشکیل داد که با تمامی نارساییها و فشرده‌گی‌ش، در پایان عصر طلایی یونان باستان قرار

می‌گرفت و دیگر برای فرهیختگان آزاداندیش یونان آن ایام فرصتی پیش نیامد تا دستوری مطلوب‌تر برای زبان یونانی آن ایام فراهم سازند و این همه را شاید بتوان اقبال خوش دیونوسیوس تراکس دانست.

۲-۳ حکومت رومیان

در قرون سوم و دوم ق م جهان یونان به تدریج زیر سلطه شهر روم درآمد و تا زمان مسیحیت امپراتوری روم، این سلطه کامل شده بود. رومیان با غلبه بر یونان آن ایام، حکومتی به مراتب وسیع‌تر و قوی‌تر از یونان باستان پدید آوردند؛ حکومتی که تمامی اروپا و نواحی شرقی مدیترانه را دربرمی‌گرفت و به هر لحاظ به جز یک استثنا از یونانیان برتر می‌نمود. آنچه رومیان از یونانیان کم داشتند، دست‌کم به اعتقاد نگارنده این سطور، اصالت بود و بس. همین امر باعث شد تا اینان در نهایت به تقلید از یونانیان بپردازند؛ نوع لباس، شکل بناها و حتی نوع حکومت را از قوم زیر سلطه خود به وام گیرند و از این طریق خود را به فرهنگ برتر یونانی متصل سازند. رومیان پذیرفته بودند که یونانیان در عرصه دستاوردهای فکری و هنری از آنان برترند و همین تقلیدها بود که بار دیگر به اقبال بلند دیونوسیوس تراکس پیوند خورد.

زبان‌شناسی در روم از بسیاری جهات چیزی جز این نبود که آرای یونانیان در مطالعه زبان لاتین به کار گرفته شود و مقولات دستوری زبان یونانی بر زبان لاتین انطباق یابد. آنچه کار تقلید را آسان می‌ساخت شباهت نسبی میان این دو زبان بود (ک ۸، ص ۱۰۸). البته در کنار این دسته از تقلیدها آثاری نیز به چشم می‌خورند که نشانه نبوغ و آزاداندیشی پژوهشگران آن دیارند و شاید در میان تمامی آنها نمونه‌ای بارزتر از کتاب زبان لاتین [De lingua Latina] نوشته وارون نتوان یافت. این کتاب دستور زبان لاتین بالغ بر بیست

و پنج مجلد بوده است که تنها مجلدات پنجم، دهم و چند ورق پاره از مجلدات دیگر آن مجموعه باقی مانده است. مسلماً وارون با آرای رواقیان و اسکندرانیان آشنایی کامل داشته و از دیدگاههای آنان در مطالعات خود بهره برده است ولی آنچه از آثار او باقی است نشان می‌دهد که وی از آرای یونانیان در باب دستور تنها به عنوان ابزاری ثانوی استفاده کرده و سعی بر آن داشته است تا برای زبان لاتین دستوری بر مبنای ویژگیهای همین زبان تدوین کند. دستورنویسان بعدی وارون را ستوده‌اند و دیدگاههای او را نقل کرده‌اند؛ اما متأسفانه وارون در زمانی به بررسی زبان لاتین پرداخت که ارزش و اعتبار تقلید از آرای یونانیان بیش از نظرپردازیهای یک بومی زبان جلوه می‌کرد و اعتبار از آن کسی بود که به تقلید از فن دستور در این باره حکم می‌کرد. به این ترتیب، شاید بتوان وارون را نیز جزو بداقبالهای روزگار خود به حساب آورد.

سرانجام بر مبنای تقلید از آرای یونانیان، به‌ویژه فن دستور، نظامی که دیونوسیوس تراکس برای دستور زبان یونانی تدوین کرده بود در آثار مقلدانی چون پریسکیانوس تثبیت شد. تنها تفاوتی که در آثار رومیان نسبت به آرای دیونوسیوس تراکس دیده می‌شد، این بود که در زبان لاتین باستان هیچ طبقه‌ای از کلمات وجود نداشت که با طبقه حرف تعریف زبان یونانی تطبیق کند. به همین دلیل طبقه حرف تعریف در دستورهای زبان لاتین کنار گذاشته شد. اما در این میان رمثیوس پالامون به جای طبقه حرف تعریف، طبقه اصوات را مطرح ساخت و مجدداً شمار اجزای کلام را در دستور زبان لاتین به هشت تبدیل کرد تا این عدد دیونوسیوس تراکس ثابت باقی بماند (ک ۸، ص ۱۲۲). وی که احتمالاً در قرن اول میلادی می‌زیسته است، اصوات را طبقه کلماتی معرفی کرد که معنی ثابتی ندارند و بر عواطف و احساسات دلالت می‌کنند (ک ۸، ص ۱۲۳).

پس از رمثیوس پالمون، شاگرد وی کوین تیلیان به مطالعات استاد خود ادامه داد. وی در کتاب مبانی سخنوری [*Institutio Oratoria*] به اختصار به دستور زبان می‌پردازد و آن را ابزار اولیه درک درست و کامل ادبیات برمی‌شمارد که از این نظر یادآور دیدگاهی است که دیونوسیوس تراکس در آغاز فن دستور اتخاذ کرده است (هـ ک ۸، ص ۱۲۴).

شمار دستورنویسانی که از نخستین سده میلادی به بعد در گوشه و کنار امپراتوری روم به کار نگارش دستور زبان لاتین مشغول بوده‌اند بسیار زیاد است. (اما در این میان بلندآوازه‌ترین آنها پریسکیانوس و دوناتوس بوده‌اند. دستور زبان پریسکیانوس تحت عنوان مبانی دستور زبان [*Institutiones grammatica*] در حدود سال ۵۰۰ میلادی در هجده مجلد به رشته تحریر درآمد. این دستورنویس نیز همچون پیشینیان خود از بسیاری جهات فاقد هرگونه نوآوری بوده است. منتهای تلاش وی نیز صرف آن شده تا همان اصطلاحات و مقولاتی را که دستوریان یونان باستان فراهم آورده بودند، در تحلیل زبان لاتین به کار گیرد. پریسکیانوس نظام دستوری دیونوسیوس تراکس را به همان شکلی که در فن دستور آمده بود، در کنار آنچه آپولونیوس دیسکولوس بر پایه فن دستور درباره نحو زبان یونانی تدوین کرده بود، به زبان لاتین منتقل کرد (هـ ک ۸، ص ۱۳۲) و در این میان برای برخی از اصطلاحات یونانی، معادل لاتین در نظر گرفت که این معادل‌یابی نیز چیزی جز برگردان لفظ به لفظ اصطلاحات یونانی نبود (هـ ک ۸، ص ۱۲۶).

اقبال بلند دیونوسیوس تراکس بار دیگر رخ می‌نماید زیرا بزرگترین مقلد اثرش، هنگامی به تقلید از فن دستور، کتاب حجیم مبانی دستور زبان را به پایان می‌برد که جهان به تدریج از دوره باستان به قرون وسطی راه یافته است. مبانی دستور زبان بیش از هر دستور

زبانی مورد استفاده قرار می‌گیرد و شمار نسخه‌های خطی آن از هزار می‌گذرد و مبنای نگارش دستورهای زبان لاتین در قرون وسطی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، فن دستور دیونوسیوس تراکس در جامهٔ فاخر مبانی دستور زبان پریسکیانوس در حکم دستور زبان مسیحیت به قرون وسطی راه می‌یابد تا در مسیری شگفت‌انگیزتر از گذشته، اعتباری مضاعف بیابد.

۳-۳ قرون وسطی

چنین قرارداد شده است که ده قرن حد فاصل میان قرن پنجم و قرن پانزدهم میلادی را قرون وسطی بنامند. این دوره به تقریب با زوال امپراتوری روم آغاز می‌شود و تا آغاز دورهٔ رنسانس ادامه می‌یابد. هجوم ژرمن‌ها به مرزهای امپراتوری روم غربی و تاخت و تازهای ویزی‌گوت‌ها به تدریج سبب شد تا امپراتوری روم غربی ضعیف شود و سرانجام در سال ۴۷۶ م آخرین امپراتور روم غربی، رومولوس آگوستولوس از مقام خود معزول شد و امپراتوری روم غربی برچیده شد. بخش اعظم ادبیات باستان در غرب از میان رفت و در شش قرن نخست قرون وسطی آنچه از حکمت و فلسفهٔ یونانی باقی ماند به ترجمه‌هایی محدود شد که به زبان لاتین باقی مانده بود. ژوستینیان به بهانهٔ کافر بودن فیلسوفان یونان باستان، مدارس فلسفی آتن را در سال ۵۲۹ م تعطیل کرد و تداوم هر نوع علم و فلسفه‌ای تنها در اختیار روحانیون مسیحی قرار گرفت. در اواخر قرن ششم میلادی، پاپ اعظم گریگوری کبیر اعلام کرد که از کاربرد دستور تدوین‌شدهٔ دوناتوس — که در اصل چیزی جز تقلیدی از مبانی دستور زبان پریسکیانوس نبود — برای تحلیل زبانی که در خدمت وحی و الهامات آسمانی است بیزار است. به این ترتیب، مدرسان زبان لاتین به هنگام تدریس، صرفاً از نمونه‌هایی استفاده می‌کردند که از کتاب

مقدس استخراج شده بود تا مبادا ناخرسندی روحانیت را در پی داشته باشد (ک ۸، ص ۱۵۳). ادبیات آباء کلیسا به زبان لاتین نوشته می‌شد و کلیسای روم مراسم مذهبی را به همین زبان برگزار می‌کرد و با همین زبان به اداره امور مملکت می‌پرداخت و این همه به آن دلیل بود که جروم قدیس کتاب مقدس مسیحیان را به زبان لاتین ترجمه کرده بود و این برگردان در اختیار همگان قرار داشت. لاتین زبان وحی به شمار می‌رفت و به زبانی با پشتوانه دینی مبدل شده بود و همین امر باعث شد تا به پایگاهی والا برکشیده شود (ک ۸، ص ۱۵۴).

در اوایل قرن ششم میلادی، بوئی تیوس که محقق صاحب‌نام و سیاستمداری برجسته به شمار می‌رفت، آموزش عمومی را بر پایه هفت فن عام بنیان نهاد. وی این فنون عام را به دو گروه «سه گانی‌ها» [trivium] شامل دستور زبان، منطق و سخن‌سنجی، و «چهارگانی‌ها» [quadrivium] شامل موسیقی، حساب، هندسه و نجوم تقسیم کرد و این تقسیم‌بندی او در تمامی دوران قرون وسطی مورد تایید همگان قرار گرفت (ک ۸، ص ۱۵۳). به این ترتیب، دستور زبان یکی از پایه‌های آموزش و پژوهش را در قرون وسطی تشکیل داد، زیرا این فن برای درست خواندن و درست نوشتن زبان لاتین ضروری بود و از آنجا که تمامی آموزشها و پژوهشها تابع علم کلام بود و این علم مطالعه شریعت مسیحی به شمار می‌رفت، دستور زبان از مقامی والا برخوردار شد و تمامی فنون دیگر فرودست آن قرار گرفتند (ک ۸، ص ۱۵۵).

علم کلام در قرون وسطی سبب شد تا مطالعه دستور زبان لاتین جنبه‌ای عملی و تجویزی بیابد و از این طریق، مبانی دستور زبان پریسکیانوس به الگویی ثابت و دائمی برای این دسته از مطالعات مبدل شود. به این ترتیب، فن دستور دیونوسیوس تراکس که الگوی

مطالعات پریسکیانوس به شمار می‌رفت بار دیگر ارزش و اعتباری والا یافت و این بار نه به آن دلیل که اجزای کلام را طبقه‌بندی کرده بود، بلکه به این خاطر که مطالعه شریعت مسیحی به آن متکی بود. اقبال بلند دیونوسیوس تراکس بار دیگر خود را نمایان ساخته بود. اکنون زمانه‌ای بود که تردید در آرای پریسکیانوس و به تبع آن، تردید در آرای دیونوسیوس تراکس به تغییر در بررسی‌های علم کلام می‌انجامید و به همین دلیل اگر در میان زبانهای مختلف اروپای آن ایام، محقق به این نتیجه می‌رسید که زبان مادریش با قواعد تجویز شده دستور زبان لاتین سازگار نیست، توان طرح این مسئله را در خود نمی‌دید، زیرا این ادعا منطبق بر شریعت نمی‌نمود، همان‌گونه که چرخیدن کره زمین نیز به دور خورشید، مخالفت با شریعت به حساب می‌آمد.

در انگلستان در حدود سال ۱۰۰۰م، الفریک، پیردیر این‌شام [Eynsham]، کتاب دستور زبان و مکالمات خود را نگاشت. کتاب مذکور با این هدف تهیه شده بود که به کودکان مکتبی، دستور زبان انگلیسی کهن [= انگلوساکسون] را آموزش دهد. وی در آغاز کتابش به این نکته اشاره می‌کند که این کتاب به همان اندازه که برای آموزش زبان انگلیسی کهن مفید است، برای آموزش زبان لاتین نیز به کار می‌آید (ک ۸، ص ۱۵۸). مسلماً الفریک از تفاوت فاحش میان زبان لاتین و زبان انگلیسی دوره خود آگاه بوده است ولی به نظر نمی‌رسد که پیردیری در انگلستان جرئت آن را داشته باشد که به چنین اختلافی توجه کند. او نظام دستوری پریسکیانوس، را عیناً به دستور زبان انگلیسی منتقل می‌کند و برای هر یک از اجزای کلام مطرح شده در مبانی دستور زبان پریسکیانوس، نمونه‌ای از زبان انگلیسی می‌تراشد و جایگزین می‌سازد. از آنجا که کتاب وی یکی از نخستین دستورهایی به شمار می‌رفت که برای زبان انگلیسی

نگاشته شده بود، الگوی دستورنویسان بعدی قرار گرفت و برای چند صد سال این سنت را استحکام بخشید که مبانی دستور زبان انگلیسی همانی است که در مبانی دستور زبان پریسکیانوس آمده است (← ک ۸، ص ۱۵۸).

در زبان ایرلندی نیز مسئله به همین ترتیب بود. ایرلند پس از آنکه در قرن پنجم میلادی به مسیحیت گروید، در تمامی طول هزاره نخست مسیحی طلایه دار تمدن مسیحی بود. ایرلندیها در گسترش مسیحیت در سرتاسر خاک اروپا نقش عمده‌ای بر عهده داشتند. آنان نیز دستور زبان لاتین را از طریق آثار دوناتس و پریسکیانوس مطالعه می‌کردند و در بررسی زبان خود نیز، همین آثار را الگوی کار قرار می‌دادند (← ک ۸، ص ۱۵۹).

فاصله میان آغاز قرن دوازدهم میلادی تا پایان قرون وسطی در تاریخ مطالعات دستوری مهم است. در این قرون نخستین دانشگاه‌های اروپا بنیان نهاده شد و کلیسای روم قدرت آن را یافت تا دانشمندان و فرهیختگان را گرد خود آورد. تا آغاز این دوره از قرون وسطی، تمامی تألیفاتی که در زمینه دستور زبان صورت می‌پذیرفت، در حکم کتابهای درسی بود که بر مبنای آثار دوناتوس و پریسکیانوس به رشته تحریر درآمده بود. در قرن دوازدهم میلادی، فلسفه مدرسی پا گرفت و در این میان آثاری در زمینه دستور زبان لاتین بر اساس مبانی دستور زبان پریسکیانوس در قالب نظم سروده شد. منظور از تهیه این منظومه‌ها، کمک به حافظه طلاب علم بود (← ک ۸، ص ۱۶۱). به این ترتیب، امکان تفکر و تردید نسبت به آرای پریسکیانوس باز هم کاهش یافت و کار به آنجا کشیده شد که آرای دیونوسیوس تراکس در جامه مبانی دستور زبان پریسکیانوس طوطی‌وار تکرار شود و از برداشتن آن منظومه‌ها عاملی برای تفاخر به شمار رود. برخی از این منظومه‌ها، از جمله

منظومه آموزگانی [Doctrinale] متعلق به الکساندر ویله دیویی در سرتاسر قرون وسطی و تا مدتها پس از این دوران، از حفظ می‌شد و از برداشتنش ضروری به شمار می‌رفت.

اگر در این میان بخواهیم به یکی از بداقبال‌ترین‌های تاریخ علم اشاره کنیم، کسی را مناسبتر از دستوری اول نخواهیم یافت. در میان آثار به جای مانده از قرن دوازدهم میلادی، به اثری برمی‌خوریم که نابغه‌ای ایسلندی نگاشته است. نام این اثر، نخستین رساله دستوری [First Grammatical Treatise] است و مؤلف آن گمنام باقی مانده است و به همین دلیل او را «دستوری اول» نامیده‌اند. وی در این اثر کوتاه به کمبودهایی اشاره می‌کند که در نظام نوشتاری ایسلندی زمانه وی وجود داشته است و در شناخت برخی از بخشهای نظریه واج‌شناسی به مطالبی اشاره می‌کند که هشتصد سال پس از وی در نظریه واج‌شناسی پراگ مورد مطالعه قرار می‌گیرد (ک ۸، ص ۱۶۳). اما سرنوشت رساله او بسیار غم‌انگیزتر است. کمی پس از قرن دوازدهم میلادی اوضاع ایسلند پریشان می‌شود؛ تغییرات جوی و شیوع بیماری گریبان‌گیر ایسلند می‌گردد و این سرزمین با رسم زندگی در اروپا فاصله می‌گیرد و نخستین رساله دستوری و نویسنده‌اش به دست فراموشی سپرده می‌شوند. بخش اعظم آنچه در این کتاب کشف و توصیف شده بود از یادها می‌رود و متن این رساله تا سال ۱۸۱۸ م چاپ نشده باقی می‌ماند تا آنکه با گذر از قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی، همان مطالب به دست خوش‌اقبالها دوباره کشف و توصیف شود (ک ۸، ص ۱۶۵).

برجسته‌ترین دستاوردهای زبان‌شناختی قرون وسطی را می‌توان «دستورهای نظری» دانست که در باب وجوه دلالت [De modis significandi] نگاشته شده‌اند. نویسندگان این آثار در دوره اوج شکوفایی فلسفه مدرسی، از آغاز قرن سیزدهم تا میانه قرن

چهاردهم میلادی می‌زیستند. دامنه تحقیق در دستورهای نظری به مراتب گسترده‌تر از آن بود که برای آموزش زبان به کار روند؛ به همین دلیل نتوانستند جانشین دستورهای آموزشی شوند و اگر هم در این کار موفق می‌شدند حاصل تازه‌ای به بار نمی‌آورد، زیرا دستورهای نظری زمانی پدید آمدند که توصیفهای دستوری دوناتوس و پریسکیانوس با نظام فلسفی در هم آمیخته بود (ک ۸، ص ۱۶۷) و آنچه پریسکیانوس به تقلید از دیونوسیوس تراکس تدوین کرده بود، مبنای تفکر مدرسیان را در زمینه دستور زبان تشکیل می‌داد.

جنگهای صلیبی نیز از جمله وقایع تلخ قرون وسطی است که کمتر افتخاری برای غرب به همراه داشت؛ ولی همین جنگها که حدود دویست و چهل سال به طول انجامید سبب شد تا کلیسای روم در تماس بیشتر با امپراتوری روم شرقی قرار گیرد و علاوه بر این با فرهنگ و تمدن مسلمانان آشنا شود. در سال ۱۴۵۳ م با سقوط قسطنطنیه و فروپاشی امپراتوری روم شرقی، این اندیشه در میان اروپائیان رشد کرد که کدام فرهنگ و تمدن اروپایی را می‌توانند در برابر فرهنگ و تمدن کشورهای متمدن و مسلمان احیا کنند و همین امر سبب شد تا علاقه‌ای تازه به فرهنگ و تمدن یونان باستان در میان اروپائیان رشد کند و مستقیماً به مطالعه آثار دانشمندان آن ایام پرداخته شود. به هر حال، با آغاز قرن چهاردهم میلادی، تدریس منظم زبان یونانی در دانشگاههای اروپا معمول می‌گردد؛ مجموعه‌ای از آثار یونانیان باستان که به دست مسلمانان و یهودیان ترجمه و شرح شده بود، به زبان لاتین برگردانده می‌شود و شهر طلیطله به مرکزی مبدل می‌گردد که روایات عربی آثار ارسطو را به زبان لاتین ترجمه می‌کردند (ک ۸، ص ۱۶۸). برگردان این آثار به زبان لاتین بیشتر به دست فلاسفه مدرسی صورت می‌پذیرفت و همین امر باعث

شد تا دستورهای نظری اعتبار خاصی بیابند. توصیفی که پریسکیانوس از زبان لاتین به دست داده بود، به راحتی می توانست با آرای ارسطو تطبیق یابد زیرا سرچشمه کارهای پریسکیانوس، فن دستور دیونوسیوس تراکس بود و آرای ارسطو مبانی دیدگاه دیونوسیوس را تشکیل می داد (ک ۸، ص ۱۸۲). این نکته که به اعتقاد نویسندگان دستورهای نظری و فلاسفه مدرسی، توصیفهای دستوری باید با آرای فلسفی می آمیخت، مغایرتی با دیدگاه دیونوسیوس تراکس نداشت و بر اعتبار آن افزود، زیرا نظرپردازی درباره دستور زبان در یونان باستان نیز مبتنی بر آرای فلسفی بود و رواقیان و اسکندرانیان نیز پیش از آنکه خود را متخصص بررسی دستور زبان بدانند، فیلسوف می دانستند. به هر حال، اهدافی که دیونوسیوس تراکس در آغاز فن دستور معرفی کرده بود، الگوی پژوهشهای نویسندگان دستورهای نظری قرار گرفت و دستور به منزله «علم درست گفتن و درست نوشتن» همواره مدّ نظر بود.

۴-۳ رنسانس

برخی معتقدند که شاید بتوان دلیل عمده وقوع رنسانس را در اروپا، شکست مسیحیان در جنگهای صلیبی و سقوط قسطنطنیه دانست. مسیحیان با قبول تمامی فشارهای کلیسا در قرون وسطی و حدود دویست و چهل سال جنگ با مسلمانان برای دستیابی به سرزمین موعود، سرانجام در جنگی شکست خوردند که نبردی سیاسی و نظامی به شمار نمی رفت. جنگهای صلیبی برای اروپاییان تلاشی برای حیثیت و نمایش برتریهای دینی و فرهنگی بود که با سقوط قسطنطنیه و برچیده شدن امپراتوری روم شرقی، به خلای بی انتها مبدل گردید. دانشمندان یونانی و یونانی شناس آن دیار به سمت غرب و ایتالیا گریختند و برخی از آنان توانستند دست نوشته های

متون کهن را از قسطنطنیه به ایتالیا ببرند. زمانه سلطه مطلق کلیسا به سر آمده بود و بازاندیشی در دین را طلب می‌کرد. مسیحیان در طی جنگهای صلیبی با فرهنگ و تمدن کشورهای مسلمان آشنا شده بودند و از طریق مسلمانان به اطلاعاتی از گذشته‌های باشکوه خود دست یافتند که برایشان تازگی داشت و کسب این اطلاعات در طول حکومت مطلق کلیسا در قرون وسطی تخطی از شریعت به حساب می‌آمد. به این ترتیب، مطالعه درباره فرهنگ و حکمت یونان دوباره آغاز شد و بررسی دستور زبان نیز شکل تازه‌ای به خود گرفت.

در میان دستورنویسان عصر رنسانس، پتروس راموس شهرت بسیار دارد. او در حدود سال ۱۵۱۵ به دنیا آمد و دستورهایی برای زبانهای یونانی، لاتین و فرانسه نوشت. وی بر این اعتقاد بود که هر زبان را باید در حکم موضوعی منفرد مورد بررسی قرار داد. او دیدگاه خود را در اثری به نام مکاتب دستوری [*Scholae grammaticae*] معرفی کرد و اعتقاد داشت که اگر به مطالعه زبانهای کهن پرداخته شود، باید به ضرورت از متون کهن استفاده گردد، ولی اگر مطالعه زبانهای جدید مدنظر باشد، باید استعمال واقعی آن زبان در میان سخنگویان بومی مورد توجه قرار گیرد. اما متأسفانه پتروس راموس نیز در شمار بداقبالهای روزگار خود قرار می‌گیرد. پای او رفته رفته به درگیریهایی مذهبی رایج آن ایام کشیده می‌شود و سرانجام در قتل عام سال ۱۵۷۲، در روز بظلمیوس قدیس، به قتل می‌رسد (← ک ۸، ص ۲۲۴).

راموس در مطالعه زبان لاتین، همان طبقات هشتگانه اجزای کلام را نگاه داشت و در این میان، وجه وصفی را در زیر طبقه اسم قرار داد. وی در بررسی دستور زبان فرانسه نیز به قیاس از دستور زبان لاتین عمل کرد، هر چند مدعی بود که هر زبان را باید مستقل از زبانهای دیگر مطالعه کرد.

آموزش دستور زبان یونانی و لاتین در دورهٔ رنسانس به شکل امروزش درآمد و در تمامی مطالعاتی که در آن ایام صورت پذیرفت، تنها دو تغییر در نظام دستوری پریسکیانوس پدید آمد که یکی جداسازی نهایی صفت از اسم بود و دیگری — بر خلاف نظر پتروس راموس — قرار دادن وجه وصفی در مقولهٔ فعل. به این ترتیب، باز هم شمار هشتگانهٔ اجزای کلام ثابت باقی ماند (— ک ۸، ص ۲۴۱). از میان دستور زبانهایی که در دورهٔ رنسانس برای زبان لاتین نوشته شد، می‌توان به دو اثر اصلی اشاره کرد. نخستین اثر تحت عنوان احکام زبان لاتین [*De causis Linguae Latinae*] به اسکالی‌جر تعلق داشت و کتاب دوم مینروا یا احکام زبان لاتین [*Minerva seu de causis linguae Latinae*] نامیده می‌شد که از آن سانکتیوس بود. کتاب سانکتیوس به دلیل روشنی مطالب و افراط نکردن در نظریه‌پردازی، بیش از کتاب اسکالی‌جر با موفقیت روبه‌رو شد و در طول دورهٔ رنسانس، نوشتهٔ مطلوبی برای آموزش زبان لاتین به شمار می‌رفت (— ک ۸، ص ۲۴۲)؛ هرچند، هر دو این کتابها با الگوگیری از مبانی دستور زبان پریسکیانوس تهیه و تدوین شده بودند و به لحاظ قالب اصلی تفاوتی با یکدیگر نداشتند.

در انگلستان نیز ویلیام لی، دستور زبانی برای لاتین تهیه کرد که به سال ۱۵۴۰ از سوی هنری هشتم، پادشاه انگلستان برای تدریس در مدارس مورد تأیید قرار گرفت. دستور زبان لاتین وی نیز در کل از نظام پریسکیانوس پیروی می‌کرد و به وجود هشت طبقه از کلمات قایل بود (— ک ۸، ص ۲۴۲).

در قرون شانزدهم، هفدهم و حتی اوایل قرن هجدهم، مجموعه‌ای از دستورها برای زبان انگلیسی نگاشته شد. در میان آنان، بولوکار دقیقاً از طبقات هشتگانهٔ پریسکیانوس پیروی کرده است. وی و برخی دیگر از دستورنویسان هم‌رأی او برای *a* یا *an* و *the* انگلیسی

هیچ طبقه‌ای در نظر نمی‌گرفتند و آنها را بخشی از مقوله اسم می‌دانستند، تنها به این دلیل که پریسکیانوس طبقه‌ای برای این دسته از کلمات در زبان لاتین پیش‌بینی نکرده بود. سرانجام بن‌جانسون برای این کلمات، طبقه حرف تعریف را برگزید و این طبقه مورد نظر دیونوسیوس تراکس را مجدداً احیا کرد. جالب اینجاست که بن‌جانسون در دستور زبان انگلیسی [The English Grammar] که به سال ۱۶۴۰ انتشار یافت، معادل لاتین همان اصطلاحی را برای اشاره به «حرف تعریف» به کار برد که در فن دستور آمده بود؛ با این تفاوت که حرف تعریف در زبان یونانی باستان به لحاظ نقش نحوی گروههای اسمی صرف می‌شد و در اصل معرف نقش نحوی این گروهها بود، در حالی که a یا an و the انگلیسی عاملی برای نشان دادن معرفه یا نکره بودن به شمار می‌رفتند و هیچ ارتباطی به طبقه حرف تعریف نداشتند.

در کنار این دسته از دستورها باید به مجموعه مطالعات خردگرایان قرن هفدهم توجه کرد که به پیدایش دستور فلسفی انجامید و به ویژه در مدارس پورت رویال صورت می‌پذیرفت. این مؤسسات مذهبی و آموزشی به سال ۱۶۳۷ تأسیس شدند و در سال ۱۶۶۱ در پی نزاعهای سیاسی و مذهبی به کلی برچیده شدند (ک ۸، ص ۲۷۳). دستور زبان مدارس پورت رویال چاپ نشده باقی ماند و سرانجام در سال ۱۸۳۰ انتشار یافت. اگر چه این مدارس تنها کمی بیش از بیست سال به فعالیت مشغول بودند ولی نفوذ آرای دستورنویسان خردگرا همچنان باقی ماند و ادامه کار آنان در دستورهای برهانی و دستورزبانهای همگانی قرن نوزدهم ادامه یافت. بحث درباره ویژگیهای دستورهای فلسفی از حوصله این مختصر خارج است و با توجه به هدف این نوشته، تنها ذکر یک نکته ضروری می‌نماید که دستوربان پورت رویال سعی بر آن داشتند تا به دستوری همگانی یا جهانی دست یابند و برای این کار نمونه‌های

متعددی را از زبانهای لاتین، یونانی، عبری و نیز زبانهای جدید اروپا، به ویژگیهایی ارجاع می‌دادند که به اعتقادشان، مختصه‌های جهانی و عام زبان به شمار می‌رفت (ک ۸، ص ۲۷۸-۲۷۹). بر همین معنا، دستوریان پورت رویال طبقات نه‌گانه کلمه را پذیرفتند که عبارت بود از اسم، حرف تعریف، ضمیر، وجه وصفی، حرف اضافه، قید، فعل، حرف ربط و اصوات. آنان این اجزای کلام را براساس ملاحظات معنایی به دو دسته تقسیم می‌کردند و بر این اعتقاد بودند که شش طبقه نخست این مجموعه، به «موضوع»‌های فکر انسان مربوطند و سه طبقه آخر به «شیوه»ی فکر آدمی ارتباط می‌یابد. ویژگی بارز دستوریان پورت رویال آن بود که از دستورهای دوناتوس و پریسکیانوس تقلید نمی‌کردند ولی معتقد بودند که اجزای کلام پیشنهادی آنها — یا به عبارت دقیقتر، اجزای کلام مطرح شده در فن دستور — به نوعی با جهانیه‌های زبان در ارتباط است (ک ۸، ص ۲۷۴). به این ترتیب آنچه در عصر رنسانس در زمینه مطالعات دستوری به وقوع پیوست، اگر چه مبنایی برای مطالعات بعدی به شمار می‌رفت، ولی در کل تغییری بنیادین در چهارچوب اولیه مطالعات دستوری و به‌ویژه دستور زبانهای آموزشی پدید نیاورد و اجزای کلام کم‌وبیش به همان ترتیبی که در فن دستور آمده بود، از میانه این قرون گذر کرد و به عصر جدید رسید.

۳-۵ عصر جدید

معمولاً در میان مورخان و به‌ویژه محققان تاریخ علم چنین قرارداد شده است که تحولی شگرف در تاریخ به عنوان سرآغاز عصری تازه در نظر گرفته شود. به همین دلیل شاید در دانش زیست‌شناسی ظهور آرای داروین مبنای دوره‌ای تازه در آن علم باشد و یا نظریه نسبیت انشتین بتواند مبنایی در تاریخ علم فیزیک به حساب آید؛ ولی آنچه

مسلم است، عصر جدید مطالعات زبان‌شناسی در سالهای پایانی قرن هجدهم میلادی، یعنی به سال ۱۷۸۶ با خطابه مشهور سرویلیام جونز در انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی در کلکته آغاز می‌شود؛ خطابه‌ای که در آن به خویشاوندی زبانهای سنسکریت، لاتین، یونانی و زبانهای ژرمنی اشاره می‌شود. این خطابه باعث شد تا روشی تازه در مطالعات زبان‌شناسی پدید آید و به زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی منتهی شود و سپس با گذر از قرن نوزدهم به قرن حاضر راه یابد و سرانجام با آرای فردینان دوسوسور به دانش مطالعه علمی زبان مبدل گردد.

بحث ما در اینجا تاریخچه زبان‌شناسی نیست و صرفاً سعی بر آن است تا به نکاتی پرداخته شود که در نهایت به فن دستور دیونوسیوس تراکس ارتباط می‌یابد. از زمان نگارش آن رساله کوچک حدود بیست و دو قرن می‌گذرد و از پیدایش دانشی مستقل برای مطالعه علمی زبان نیز نزدیک به یک قرن گذشته است، ولی در تمامی این دوره جدید، در کنار آنانی که به مطالعه علمی زبان پرداخته‌اند، گروهی نیز ادامه راه دیونوسیوس تراکس را مطلوب دانسته‌اند و همواره با تردید به مطالعات جدید زبان‌شناسی نظر افکنده‌اند. زبان‌شناسان این افراد را «دستورنویسان سنتی» می‌نامند و آثار آنان را «دستور سنتی» می‌دانند. معمولاً طرفداران دستورهای سنتی را محققانی تشکیل می‌دهند که به تعریف دیونوسیوس تراکس از دستور دل بسته‌اند و دستور زبان را دانشی تلقی می‌کنند که در درک و بررسی آثار شاعران و نثرنویسان کهن استفاده می‌شود، غافل از این که اگر شاعری دقیقاً همان قواعدی را به کار گیرد که در زبان روزمره استفاده می‌شود، اثر او دیگر شعر نخواهد بود و نثری که این چنین باشد، نثر ادبی تلقی نخواهد شد و در محدوده ادبیات قرار نمی‌گیرد. به هر حال، از آغاز قرن نوزدهم به بعد، دستور سنتی در کنار

مطالعات زبان‌شناسی به حیات خود ادامه داد. با تمامی تحولاتی که در مطالعه علمی زبان صورت پذیرفت، باز هم در این دستورها، آموزش دستور برای «درست سخن گفتن و درست نوشتن» معرفی می‌شد و مثالا از آثار ادبی کهن انتخاب می‌گردید و سنت همان بود که در فن دستور پی ریخته شده بود.

۳-۶ دستور سنتی برای زبان فارسی

آنچه در این میان شگفت می‌نماید، الگوگیری دستور زبان فارسی از سنتهای فن دستور دیونوسیوس تراکس است. وقتی صحبت از دستورنویسان اروپایی است، تقلید از آثار یونان باستان دور از انتظار نیست، ولی در ایران با سابقه طولانی که در زمینه مطالعات دستوری وجود دارد و حتی تدوین دستور زبان عربی نیز بخشی از مطالعات دستوری ایرانیان به شمار می‌رود، تقلید از آرای دیونوسیوس تراکس و فن دستور تا حدی باورنکردنی است، زیرا براساس مطالعات دستوری ایرانیان و سابقه‌ای که از این قوم در بررسیهای آواشناسی، نحو، معنی‌شناسی و جز آن موجود است، مشخص نیست که به چه دلیل ناگهان دستور زبان فارسی به ابزاری برای «درست سخن گفتن و درست نوشتن» مبدل شده و به قواعدی برای تحلیل متون ادبی کهن تبدیل گشته است. بحث درباره تاریخچه مطالعات دستوری در زبان فارسی از حوصله این مختصر خارج است. ویندفور در مقدمه کتاب خود به مجموعه‌ای از دستورهای زبان فارسی اشاره کرده است که پیش از او از سوی غربیان نگاشته شده‌اند (ک ۶، ص ۱۲-۲۵). در مقدمه لغت‌نامه فارسی نیز تاریخچه‌ای مفصل از مطالعات ایرانیان در زمینه دستور زبان فارسی به دست داده شده است (ک ۱۱، ص ۱۲۲-۱۳۰) که ضرورتی برای تکرار آنها در اینجا مشاهده نمی‌شود. اما در این میان، دست‌کم به اعتقاد نگارنده این سطور، نقش

میرزا حبیب اصفهانی در تطبیق فن دستور دیونوسیوس تراکس با دستور زبان فارسی از اهمیت بسزایی برخوردار است. وی برای نخستین بار واژه «دستور» را برای نام کتاب مجموعه قواعد زبان اختیار کرده است (ک ۱۱، ص ۱۲۷) و کتاب دستور سخن خود را در اوایل قرن چهاردهم هجری به چاپ رسانده است. خلاصه‌ای از این کتاب تحت عنوان دبستان پارسی در سال ۱۳۰۸ هـ در استانبول به چاپ رسید (ک ۱۱، ص ۱۲۷). میرزا حبیب اصفهانی اجزای کلام را در فارسی به ده نوع تقسیم کرد که عبارتند از اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات و اصوات. وی خود را مبتکر این تقسیم‌بندی ندانسته است و اذعان می‌دارد که دیگران این‌طور تقسیم کرده‌اند و ما نیز همین شیوه را اختیار کرده‌ایم (ک ۱۱، ص ۱۲۷). به‌طور مسلم می‌توان مدعی شد که تقسیم‌بندی اجزای کلام به آن شیوه‌ای که در دبستان پارسی آمده است، در زمینه دستور زبان فارسی کار تازه‌ای است؛ بنابراین شاید بتوان فرض کرد که میرزا حبیب اصفهانی به دلیل آشنایی با زبان فرانسه، این طبقه‌بندی را از دستورهای آن زبان به الگو گرفته است. همایی به این نکته اشاره دارد که آنچه میرزا حبیب اصفهانی تحت عنوان «متعلقات فعل» مطرح می‌سازد، دقیقاً همان طبقه «قید» است (ک ۱۱، ص ۱۳۴) و جالب اینجاست که در تأیید نظر همایی، اصطلاح «متعلقات فعل» چیزی جز برگردان واژه لاتین Adverbium [= آنچه به فعل تعلق دارد] نیست. اصطلاح «فرع فعل» نیز دقیقاً با وجه وصفی [Participium] پریسکیانوس تطبیق دارد که به تقلید از فن دستور دیونوسیوس تراکس به زبان لاتین ترجمه شده است. بنابراین طرح این ادعا که میرزا حبیب اصفهانی برای نخستین بار الگویی از فن دستور را برای بررسی و طبقه‌بندی اجزای کلام در زبان فارسی به کار گرفته است، بی‌جا نمی‌نماید.

آنچه میرزا حبیب در دبستان پارسی مطرح ساخت، الگویی برای میرزا عبدالعظیم خان قریب قرار گرفت. وی در سه جلد کتاب دستور خود «به پیروی از گرامر فرانسه» (ک ۱۱، ص ۱۲۹)، اجزای کلام را به نه جزء تقسیم کرد؛ اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط و اصوات (ک ۱۱، ص ۱۲۹). در تقسیم‌بندی میرزا عبدالعظیم خان قریب، نسبت به اجزای کلام پیشنهادی میرزا حبیب اصفهانی تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. طبقه ضمیر مطرح نشده است؛ متعلقات فعل به طبقه قید مبدل شده است و دو طبقه حروف و فرع فعل حذف شده‌اند، در حالی که عدد به عنوان طبقه‌ای جداگانه و مستقل از اسم آورده شده است.

دستوری که قریب با الگوگیری اولیه از دبستان پارسی به دست داد (ک ۹) و خود معتقد بود که اصول آن از «مغرب‌زمین» الگوگیری شده است، مبنای کار بعدی وی و چهار تن از استادان، محمد تقی بهار، جلال‌الدین همایی، رشید یاسمی و بدیع‌الزمان فروزانفر قرار گرفت و به سال ۱۳۲۹ هـ تحت نام دستور زبان فارسی انتشار یافت. در این کتاب، دستور زبان مجموعه قواعدی معرفی می‌شود که «به آن درست گفتن و درست نوشتن را بیاموزند» (ک ۱۰، ص ۴)؛ حرف، صوتی نامیده می‌شود «که به کیفیتی مخصوص از دهان برآید» (ک ۱۰، ص ۴)؛ نمونه‌ها از متون ادبی کهن انتخاب می‌شوند؛ «اسم» کلمه‌ای معرفی می‌شود که «به آن مردم یا جانور یا چیز را نامند»؛ (ک ۱۰، ص ۲۰) و «عام است یا خاص» (ک ۱۰، ص ۲۰) و «بسیط است یا مرکب» (ک ۱۰، ص ۳۱)؛ انواع کلمه به اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط و صوت تقسیم می‌شود (ک ۱۰، ص ۲۰) در قالب کنایات، ضمیر، اسم اشاره، موصول و مبهمات معرفی می‌شوند (ک ۱۰، ص ۷۹) و در نهایت، کتابی فراهم می‌آید که الگوی مسلم دستورنویسان بعدی قرار

می‌گیرد. شباهت تعاریف و طبقه‌بندیهای موجود در دستور زبان فارسی و مطالب فن دستور دیونوسیوس تراکس به مراتب بیش از اینهاست ولی جای تأسف اینجاست که برای نمونه به هنگام تعریف حرف، کمترین توجهی به سابقه هزارساله آواشناسی در زبان فارسی و مثلاً کتاب مخارج الحروف ابن سینا نمی‌شود.

مسئله بی‌انصافی است اگر مدعی شویم که فن دستور دیونوسیوس تراکس و آرای این محقق یونانی عصر باستان، الگوی مستقیم دستورنویسان ایرانی بوده است. شاید بتوان مدعی شد که این دستورنویسان حتی نام مؤلف رساله فن دستور را نیز نشنیده بوده‌اند، اما تاریخ مطالعات دستوری حکایت از الگوگیریهای مداوم دارد. مقایسه‌ای اجمالی میان فن دستور دیونوسیوس تراکس و دستورهای زبان فارسی که با نام «دستور سنتی» مشخص می‌شوند، می‌تواند تأییدی بر این ادعا باشد.

۴. نکاتی درباره برگردان فن دستور

ترجمه حاضر بر مبنای متن یونانی تصحیح اولیگ (← ک ۲) و برگردان انگلیسی کمپ (← ک ۳) صورت پذیرفته است. تا آنجا که نگارنده این سطور از برگردان انگلیسی متن اصلی دریافته است، کمپ به هنگام معادل‌یابی، بیشتر از اصطلاحاتی استفاده کرده است که در معادل‌یابی‌های لاتین به کار رفته‌اند. به همین دلیل در برگردان فارسی سعی بر آن بوده است که متن اصلی موردنظر قرار گیرد. مجموعه‌ای از یادداشتهای کمپ و نیز یادداشتهایی که به نظر نگارنده این سطور رسیده است، در پایان متن آورده شده‌اند. طبقه‌بندی موضوعات، بر اساس برگردان کمپ صورت پذیرفته است. این بخش‌بندیها در متن اولیگ وجود ندارد ولی می‌تواند در طرح دقیقتر

مطالب راهگشا باشد. روینز به هنگام طرح مسائلی مربوط به فن دستور دیونوسیوس تراکس، بخشهایی از تعاریف مؤلف فن دستور را ذکر کرده است که در برگردان فارسی کتاب وی (ک ۸) به دقت آمده است. در انتخاب معادلها نیز تا حد امکان از برگردان فارسی تاریخ مختصر زبان‌شناسی استفاده شده است و مسلماً اگر برگردان استاد در اختیار نبود، این شاگرد کمترین جرئت دست یازیدن به این مهم را نمی‌یافت.

کورش صفوی

فن دستور

۱. تعریف دستور

دستور مطالعه عملی استعمال عام زبان است نزد شاعران و نثرنویسان و شش بخش دارد:

۱. مهارت در قرائت درست (با صدای بلند)، با توجه به عناصر

هموندی سخن [proso¹diai]^[۱].

۲. تعبیر و تفسیر عبارات ادبی با توجه به صناعات انشای ادبی متون.

۳. شرح لغات مبهم و اشارات تاریخی.

۴. کشف و شناخت منشأ لغات.

۵. بازشناسی آرایه‌های منظم [= قیاس‌پذیر]^[۲].

۶. درک و نقد اشعار که خود شریفترین هنرهاست.

۲. قرائت

منظور از قرائت، تلفظ بی‌عیب و نقص آثار شاعران یا نثرنویسان است. به هنگام قرائت باید به سبک متن، عناصر هموندی و تقسیم‌بندی درست کلام توجه دقیق داشت. منظور از سبک متن، ارزش حقیقی اثر است و مراد از عناصر هموندی، هنر ساختن آن است و از تقسیم‌بندی درست، احساس کلی است. به این معنی که تراژدی را باید به سبکی پهلوانی، کمدی را به سبکی روزمره، مرثیه

را با آهنگی محزون، حماسه را با بیانی محکم، اشعار غنایی را موزون و سوگنامه‌ها را آرام و مغموم قرائت کرد. اگر در رعایت این قواعد بی‌دقتی شود، ارزش حقیقی اثر ادبی از میان خواهد رفت و حاصل کار قرائت‌کننده، چیزی جز استهزاء نخواهد بود.

۳. تکیه

تکیه همان آوایی است که از مختصات موسیقایی صوت برمی‌خیزد و شامل خیزش ارتفاع در آهنگ زیر، فقدان خیزش در آهنگ بم و تغییر جهت در آهنگ خم‌ان است.^[۳]

۴. نقطه‌گذاری

سه نشانه برای نقطه‌گذاری وجود دارد؛ نشانه تام، نشانه میانی و نشانه وابسته. نشانه تام مبین کامل بودن مفهوم است. زمانی از نوع میانی استفاده می‌شود که نشان دهد، قرائت‌کننده کجا می‌تواند نفس بگیرد. گونه وابسته آنجا به کار می‌رود که مفهوم هنوز کامل نشده و بخشی از مفهوم باقی مانده باشد. پس تفاوت میان نشانه‌های تام و وابسته چیست؟ تفاوت در امتداد زمانی است. در نشانه تام، وقفه زمانی زیاد است و در نشانه وابسته وقفه کم است و این امر استثناء ندارد.

۵. قطعه [rhabdo⁻¹dia]

قطعه بخشی از یک شعر است که حاوی موضوع مستقلی باشد. به آنانی rhabdo⁻¹dia می‌گفتند که عصایی [rhabdos] از چوب درخت برگ بو به دست می‌گرفتند و برای خواندن اشعار هومر به دوره می‌افتادند.

۶. اسطقس [stoikheion]^[۴]

بیست و چهار حرف وجود دارد که با α (آلفا) آغاز می‌شود و به ω (اومگا) پایان می‌یابد. اینها grammata [= حروف؛ γράμματα] نامیده می‌شوند زیرا از grammata [= خطوط رسم شده] و ksusmai [= خطوط خراشیده شده] ساخته شده‌اند، به آن خاطر که در گذشته، فعل grapsai در مفهوم «خراش دادن» به کار می‌رفته است، آن‌چنان که هومر می‌سراید «کنون که کف پایم را خراش داده‌ای لاف می‌زنی» (ایلیاد؛ سرود یازدهم). همین حروف را اسطقسات [στοιχεῖα] می‌نامند زیرا توالی و ترتیب مشخصی دارند.

هفت اسطقس واکه است. α [a]، ε [e]، η [ē]، ι [i]، ο [o]، υ [u] و ω [ō]. اینها را phōnēenta [= واکه] می‌نامند زیرا هر یک به نوبه خود صدا [phōnē] دارند^[۵]

دو واکه [ē]η و [ō]ω کشیده‌اند. واکه‌های ε [e] و ο [o] کوتاهند و سه واکه α [a]، ι [i] و υ [u] از هر دو کمیت برخوردارند. اینها را دوکمیتی می‌نامند زیرا می‌توانند کشیده یا کوتاه تولید شوند.

پنج پیش‌واکه α [a]، ε [e]، η [ē]، ο [o] و ω [ō] وجود دارد. پیش‌واکه به این دلیل که اینان پیش از ι [i] و υ [u] قرار می‌گیرند و یک هجا می‌سازند؛ مانند ai [ai] و au [au]^[۶]. دو واکه ι [i] و υ [u] پس‌واکه‌اند و [u] گاهی برای ι [i] پیش‌واکه می‌شود؛ مانند μῦα [muia] یا ἡρπυῖα [harpuia].

شش واکه مرکب نیز وجود دارد [ai]ai، [au]au، [ei]ei، [eu]eu، [oi]oi و [ou]ou.

هفده حرف دیگر همخوان‌اند. θ [th]، δ [d]، γ [g]، β [b]، λ [l]، μ [m]، ν [n]، ξ [ks]، π [p]، ρ [r]، σ [s]، τ [t]، φ [ph]، χ [kh]، ψ [ps]. اینها را sumphōna [= همخوان] می‌نامند زیرا به تنهایی صدا ندارند و در کنار واکه‌ها صدا می‌یابند^[۷].

هشت همخوان ξ[sd]، ξ[ks]، ψ[ps]، λ[l]، μ[m]، ν[n]، ρ[r] و σ[s] نیم‌واکه [hēmiphōna] اند زیرا نسبت به واکه‌ها رسایی کمتری دارند، خواه از نوع زمزمه‌ای باشند، خواه صغیری. نه همخوان β[b]، γ[g]، δ[d]، κ[k]، π[p]، τ[t]، θ[th]، φ[ph] و χ[kh] نارسا [aphōna] هستند زیرا نسبت به مابقی همخوانها صدایی ضعیفتر دارند؛ درست همان‌طور که وقتی بازیگر تراژدی صدای ضعیفی دارد، می‌گوییم صدایش نارساست.

سه همخوان نارسای κ[k]، π[p] و τ[t] نرم [psilá] اند؛ سه همخوان نارسای θ[th]، φ[ph] و χ[kh] خشن [daséa] اند و سه همخوان نارسای β[b]، γ[g] و δ[d] میانی [mésa] به حساب می‌آیند.^[۸] اینها میانی‌اند، زیرا خشن‌تر از همخوانهای نرم و نرم‌تر از همخوانهای خشن‌اند. β[b] در بین π[p] و φ[ph] میانی است؛ γ[g] بین κ[k] و χ[kh] میانی است و δ[d] بین τ[t] و θ[th].

نوعی تناوب منظم میان همخوانهای نرم و خشن وجود دارد. برای نمونه میان π[p] و θ[th] در alla moi eiph' hopeⁱ eskhes iōn و میان κ[k] و χ[kh] در autikh' euergea nēa (اودیسه؛ سرود نهم)؛ و میان θ[th] و τ[t] در hos ephath' hoi d'ara pantes akēn (اودیسه؛ سرود پنجم)؛ و میان τ[t] و θ[th] در egenonto siōpeⁱ (ایلیاد؛ سرود سوم).^[۹]

باید این نکته را افزود که سه همخوان ξ[sd]، ξ[ks] و ψ[ps] دو صدایی‌اند؛ به این دلیل که هر کدام شامل دو همخوان‌اند.^[۱۰] ξ[sd] شامل σ[s] و δ[d] است؛ ξ[ks] شامل κ[k] و σ[s] است و ψ[ps] از π[p] و σ[s] تشکیل شده است.^[۱۱]

چهار همخوان λ[l]، μ[m]، ν[n] و ρ[r] نامتغیرند. نامتغیر به این دلیل که نه در زمان آینده افعال تغییر می‌کنند و نه در تصریف اسامی. این چهار همخوان را روان [hygrá] نیز می‌نامند.

پنج اسطقس در پایان اسامی غیر مرکب مذکر در حالت فاعلی مفرد وقوع می‌یابند؛ $[n]v$ ، $[ks]ξ$ ، $[r]ρ$ ، $[s]σ$ و $[ps]ψ$ ؛ مثلاً در Paris، Nestōr، Phoenix، Diōn، Pelops. هشت اسطقس در [پایان] اسامی مؤنث به کار می‌رود؛ $[a]α$ ، $[ē]η$ ، $[ō]ω$ ، $[n]v$ ، $[ks]ξ$ ، $[r]ρ$ ، $[ps]ψ$ و $[s]σ$ ؛ مثلاً در heliks، Khelidōn، Kleiō، Helēne، Mousa، Lailaps و Thetis، mētēr.

شش اسطقس در [پایان] اسامی خنثی واقع می‌شوند؛ $[i]ι$ ، $[a]α$ ، $[n]v$ ، $[r]ρ$ ، $[s]σ$ ، $[u]υ$ ؛ مثلاً در hudōr، dendorn، meli، harma، doru و depas. بعضیها $[o]ο$ را نیز به اینها می‌افزایند؛ مثلاً در allo. سه اسطقس در تثنیه وقوع می‌یابند؛ $[a]α$ ، $[e]ε$ و $[ō]ω$ ؛ مثلاً در Hektore، Atreida، philō و چهار اسطقس در جمع واقع می‌شوند؛ $[ē]η$ و $[a]α$ ، $[s]σ$ ، $[i]ι$ ، belē و biblia، Hektores، philoi؛ مثلاً در.

۷. هجا

به سخن دقیق، اصطلاح هجا بر ترکیب همخوانها با یک یا چند واکه دلالت دارد، مثلاً در kar و bous. به سخنی با دقت کمتر [= ساده‌تر بگوییم]، اصطلاح هجا به خود واکه‌ها دلالت دارد، مانند $[a]α$ و $[ē]η$.

۸. هجای کشیده

هجای کشیده به هشت طریق ساخته می‌شود؛ سه طریق طبیعی و پنج طریق وضعی. هجایی طبیعتاً کشیده است:

۱. اگر اسطقس کشیده در تلفظش باشد؛ مانند $[hērōs]^{[۱۲]}$.
۲. اگر از واکهٔ دوکمیتی برخوردار باشد و این واکه در کمیت کشیدهٔ خود تلفظ شود؛ مانند $[Arēs]^{[۱۳]}$.
۳. اگر یکی از واکه‌های مرکب را داشته باشد؛ مانند $[Aias]^{[۱۴]}$.

یک هجا به صورت وضعی کشیده است:

۱. اگر مختوم به دو همخوان باشد؛ مانند hals.
۲. اگر دو همخوان پس از یک واکه کوتاه یا نوع کوتاه یک واکه قرار گیرند؛ مانند agros^[۱۵].
۳. اگر مختوم به یک همخوان باشد و هجای پس از آن با همخوان آغاز شود؛ مانند ergon.
۴. اگر همخوان دوصدایی پس از واکه آمده باشد؛ مانند eksō^[۱۶].
۵. اگر مختوم به همخوان دوصدایی باشد؛ مانند Araps.

۹. هجای کوتاه

هجای کوتاه به دو طریق ساخته شده است:

۱. اگر شامل واکه‌ای باشد که طبیعتاً کوتاه است؛ مانند brephos.
۲. اگر شامل واکه‌ای دوکمیتی باشد که در کمیت کوتاه خود تلفظ شود؛ مانند Arēs^[۱۷].

۱۰. هجای مشترک

هجای مشترک^[۱۸] به سه طریق ساخته شده است:

۱. اگر مختوم به واکه کشیده باشد و هجای پس از آن با واکه آغاز شود؛ مانند ou ti moi aitiē essi; theoi nu moi aitioi eisin [ایلیاد؛ سرود سوم]^[۱۹].
۲. اگر دو همخوان پس از یک واکه کوتاه یا واکه‌ای دوکمیتی با کمیت کوتاه قرار گیرد و همخوان دوم نامتغیر و همخوان اول نارسا باشد؛ مانند Patrokle moi deile⁻ⁱ pleiston kekharismene thumo⁻ⁱ [ایلیاد؛ سرود نوزدهم]^[۲۰].
۳. اگر هجا کوتاه باشد و در پایان «یک بخش جمله» [= کلمه]

قرار گیرد و هجای بعد از آن با واکه آغاز شود؛ مانند Nestora d'ouk
elathen iakhē pinonta per empēs [ایلیاد؛ سرود چهاردهم] [۲۱].

۱۱. کلمه

کلمه [léksis] کوچکترین بخش جمله است که دقیق ساخته شده باشد. جمله [lógos] ترکیبی از کلمات است در نثر [و شعر] [۲۲] که بیانگر مفهومی کامل باشد. شمار اجزای کلام [méros logou] [۲۳] هشت است؛ اسم [ónoma]، فعل [rhēma]، وجه وصفی [metokhé]، حرف تعریف [áarthron]، ضمیر [ántonymiá]، حرف اضافه [próthesis]، قید [epirrēma] و حرف ربط [syndesmós]؛ زیرا اسم عام [prosēgoria] گونه‌ای از اسم است [۲۴].

۱۲. اسم

اسم جزئی از کلمه است که به لحاظ حالت صرف می‌شود و بر چیزی مادی یا غیرمادی دلالت دارد. منظور من از مادی، چیزی است مانند «سنگ» و غیرمادی چیزی مانند «تربیت». اسم می‌تواند به شکل عام به کار رود؛ مانند «مرد»، «اسب» یا به شکل خاص، مانند «سقراط».

اسم دارای پنج وصف تالی [parepómena] است [۲۵]؛ جنس [génos]، نوع [eidos]، صورت [skhema]، شمار [arithmos] و حالت [ptosis].

سه جنس وجود دارد؛ مذکر، مؤنث و خنثی [= نه مذکر، نه مؤنث]. بعضیها به این سه جنس، دو جنس دیگر هم می‌افزایند؛ مشترک و مخنث، و نمونه‌های hippos و kuōn را برای جنس مشترک و khelidōn و aetos را برای جنس مخنث به دست می‌دهند [۲۶].

(برای اسم دو نوع وجود دارد؛ جامد و مشتق. جامد اسمهایی را

شامل می‌شود که در شکل اصلی خود به کار می‌روند؛ مانند: Gē [=زمین]؛ مشتق شامل اسمهایی است که شکل اصلیشان را از کلمات دیگر می‌گیرند؛ مانند Gaēios [=زمینی] [اودیسه؛ سرود ششم]^[۲۷]

اسامی مشتق هفت نوعند؛ نیایی، ملکی، تفضیلی [=مقایسه‌ای]، عالی، تصغیری، بن اسمی، بن فعلی.

۱. نیایی، به سخن دقیق، اسمی است که از اسم پدر ساخته شده باشد، اما به شکلی غیر دقیق می‌تواند از اسم نیاکان ساخته شده باشد؛ مانند آشیل که پلئیدس [pēleidēs] است به معنی «پسر پلئوس» [pēleus] و آئیاکیدس [Aiakidēs] که به معنی «نواده آئیاکوس» [Aiakos] است. اسامی نیایی دارای سه صورت مذکرند^[۲۸]؛ -ōn، -dēs، و -adios؛ مانند Atreidēs، Atreiōn و شکل مشخصاً آیولیایی^[۲۹] Hyrrhadios، زیرا پیتاکوس [Pittacus] پسر هیراس [Hyrrhas] بوده است. اسامی نیایی مؤنث نیز سه صورت دارند؛ -is، مثلاً در Priamis، -as، مثلاً در Pelias و -nē، مثلاً در Adrēstinē. هومر از اسم مادران اسامی نیایی نساخته است اما نویسندگان بعدی چنین کرده‌اند.

۲. ملکی، اسمی است که در قالب کلی مالکیت مطرح می‌شود و اسم مالک را شامل می‌شود^[۳۰]؛ مانند Nēlēioi hippoi [=اسبهای نلئوس]، Hektoreos khitōn [=ردای هکتور]، Platōnikon biblion [=کتاب افلاطون].

۳. تفضیلی، اسمی است برای مقایسه یک واحد با واحدی از همان نوع؛ مانند Akhilleus andreioteros Aiantos [=آشیل شجاعتر از آژاکس (است)]؛ یا مقایسه یک واحد با بیش از یک واحد از نوعی دیگر؛ مانند Akhilleus andreioteros tōn Trōōn [=آشیل شجاعتر از ترواییها (است)]. تفضیلیها سه نوعند؛ یکی مختوم به -teros؛ مانند oksuteros [=سریعتر]، braduteros [=آهسته‌تر]؛

یکی فقط مختوم به -ōn؛ مانند beltiōn [= بهتر]، kaliōn [= زیباتر]؛ و یکی مختوم به -sōn؛ مانند kreissōn [= قویتر، بهتر]، hessōn [= کمتر].

۴. عالی^[۳۱]، اسمی است برای مقایسهٔ یک واحد با تعدادی از همان واحد برای اشاره به بالاترین درجهٔ وجود یک ویژگی. اسم عالی دو نوع است. یکی مختوم به tatos؛ مانند oksutatos [= سریعترین]، bradutatos [= آهسته‌ترین]؛ و دیگری مختوم به -tos؛ مانند aristos [= بهترین]، megistos [= بزرگترین]^[۳۲].

۵. تصغیری، اسمی است که بدون هر مقایسه‌ای، تصغیر را نسبت به صورت اولیه می‌نمایاند؛ مانند anthrōpiskos [= کوتوله]، lithaks [= سنگ‌ریزه]، meirakullion [= پسر بچه].

۶. بن اسمی، اسمی است که از یک اسم اشتقاق یافته است؛ مانند Truphōn، Theōn.

۷. بن فعلی، اسمی است که از یک فعل اشتقاق یافته است؛ مانند Noēmōn، Philēmōn.

اسامی از سه صورت برخوردارند؛ بسیط، مرکب، مرکب مضاعف. نمونه‌ای از صورت بسیط Memnōn است؛ صورت مرکب مانند Agamemnon و مرکب مضاعف مانند Agamemnonidēs و philippidēs [phil_ipp_idēs]. چهار نوع صورت مرکب وجود دارد. نوع اول شامل دو جزء کامل است؛ مانند [Kheiri_sophos Kheirisophos]. نوع دوم شامل دو جزء ناقص است؛ مانند [Sopho_klēs Sophoklēs]. نوع سوم شامل یک جزء ناقص و سپس یک جزء کامل است؛ مانند Philodēmos [Philo_dēmos] و نوع چهارم شامل یک جزء کامل و سپس یک جزء ناقص است؛ مانند Periklēs [Peri_Klēs].

اسامی از سه شمار برخوردارند؛ مفرد، مثنی، جمع. مفرد مانند ho Homēros. مثنی، مانند to Homērō و جمع، مانند hoi Homēroi^[۳۳].

صورت‌های مفردی وجود دارد که به معنی جمع به کار می‌روند؛ مانند dēmos [= مردم]، khoros [= گروه گُر]، okhlos [= جمعیت]. صورت‌های جمعی نیز وجود دارد که در معنی مفرد یا مثنی به کار می‌روند؛ مانند Athēnai [= آتن]، Thēbai [= تب] که به مفرد دلالت دارند و amphoterai [= هردو] که به مثنی دلالت دارد. اسامی داری پنج حالت‌اند؛ فاعلی، اضافی، مفعولی با واسطه، مفعولی^[۳۴] و ندایی. حالت فاعلی را «نهادی» و «مستقیم» نیز می‌خوانند. حالت اضافی را «ملکی» یا «نیایی» نیز گفته‌اند؛ مفعولی با واسطه را «انشایی» نیز گویند. حالت مفعولی به یک سبب باز می‌گردد و حالت ندایی را «درودی» نیز گویند.

انواع اسم عبارتند از^[۳۵]: خاص، عام، تعلق^[۳۶]، نسبی، شبه نسبی، متجانس، مترادف، دنامی، لقب، بوم‌نما، پرسشی، نکره، ارجاعی — که اشاری، همانند و همبسته نیز نامیده می‌شود —، جمع، توزیعی، فراگیر، نام‌آوا، جنس، مختص، ترتیبی، عدد، مطلق، مشارکتی. ۱. اسم خاص بر موضوعی منفرد دلالت دارد؛ مانند «هومر»، «سقراط».

۲. اسم عام بر موضوعاتی از یک نوع دلالت دارد؛ مانند «انسان»، «اسب».

۳. اسم تعلق درکنار اسامی خاص یا عام قرار می‌گیرد و تحسین یا تقصیر را انتقال می‌دهد. اسم تعلق بر حسب اینکه به روح، جسم یا ظواهر اشاره داشته باشد، به سه طریق قابل درک است. برای اشاره به روح؛ مانند «خویشتن‌دار»، «شهوت‌ران». برای اشاره به جسم؛ مانند «تند»، «آهسته». برای اشاره به ظواهر؛ مانند «غنی»، «فقیر».

۴. اسم نسبی به کمک نمونه‌هایی مانند «پدر»، «پسر»، «دوست»، «راست»، «در تقابل با «چپ» [قابل درک است^[۳۷]].

۵. اسم شبه نسبی به کمک نمونه‌هایی مانند «شب»، «روز»، «مرگ»، «زندگی» قابل درک است [۳۸].
۶. اسم متجانس آن است که به یک شکل واحد به چند چیز اطلاق شود؛ مثلاً در مورد اسامی خاص، «آژاکس پسر تلامون» و «آژاکس پسر ایلوس»؛ یا در مورد اسامی عام، mus [= موش] که هم نوع آبی دارد و هم نوع خاکی.
۷. اسم مترادف آن است که چند اسم مختلف به یک چیز اطلاق شوند؛ مانند phasganon, spathē, makhaira, ksiphos, aor [۳۹].
۸. اسم رویدادی [۴۰] از یک رویداد اشتقاق یافته است؛ مانند Tisamenos [= انتقام‌گرفته]، Megapenthēs [= پراندوه].
۹. اسم دونامی زمانی مطرح است که دو اسم به یک شخص اطلاق شوند؛ مانند Alexander که اسم دیگری برای Paris است. البته عکس این مورد صادق نیست، یعنی تمام آنهایی که اسمشان Alexander است، Paris نامیده نمی‌شوند.
۱۰. اسم لقب — که گاه «دونامی» نیز گفته می‌شود —، اسمی است که در کنار اسم خاص دیگری به یک شخص اطلاق می‌شود؛ مثلاً Poseidon را Enosikhthōn نیز می‌نامند و Apollo را Phoibos نیز خطاب می‌کنند.
۱۱. اسم بوم‌نما، زادگاه یک فرد را می‌نمایند؛ مانند Phruks [= فریگیایی]، Galatēs [= گالیایی].
۱۲. اسم پرسشی که «سئوالی» نیز نامیده می‌شود، به این دلیل که سئوالی را مطرح می‌کند؛ مانند کی؟ [= چه کسی؟]، چه نوع؟، چقدر؟، چقدر بزرگ؟
۱۳. اسم نکره [= اسم مبهم] از مفهومی عکس اسم پرسشی برخوردار است؛ مانند «هر کی»، «هر نوع»، «هر قدر»، «هر قدر بزرگ» [۴۱].

۱۴. اسم ارجاعی که همانند، اشاری و همبسته نیز نامیده می‌شود، اسمی است که شباهت را می‌رساند؛ مانند «از همین نوع»، «به همین اندازه»، «همین قدر بزرگ».
۱۵. اسم جمع، اسم مفردی است که دلالت بر جمع دارد؛ مانند «مردم»، «گروه کر»، «جمعیت».
۱۶. اسم توزیعی، اسمی است که وقتی دو یا چند چیز مطرح باشند، به یکی از آنها اشاره کند؛ مانند hekateros [= هر کدام از آن دو...]، hekastos [= هر کدام از آن چند...].
۱۷. اسم فراگیر، اسمی است که شامل چیز دیگری باشد؛ مانند daphnōn [= بیشه درختان برگ‌بو]، parthenōn [= اتاقهای دوشیزگان]
۱۸. اسم نام آوا، اسمی است که به تقلید از صدای دلالت‌کننده بر آن به کار می‌رود؛ مانند phloisbos [= چکاچک]، [rhoisdos = سوت]، orumagdos [= جیغ و ویغ].
۱۹. اسم جنس، اسمی است که به انواع متعددی قابل تقسیم است؛ مانند «حیوان»، «گیاه».
۲۰. اسم مختص، اسمی است که از تقسیم‌بندی یک نوع حاصل آید؛ مانند «گاو»، «اسب»، «تاک»، «زیتون».
۲۱. اسم ترتیبی آن است که ترتیب را نشان دهد؛ مانند «اول»، «دوم»، «سوم».
۲۲. اسم عدد، اسمی است که به عدد دلالت دارد؛ مانند «یک»، «دو»، «سه».
۲۳. اسم مطلق، اسمی است که بدون ارجاع به چیز دیگری درک گردد؛ مانند «خدا»، «دلیل».
۲۴. اسم مشارکتی، اسمی است که با جوهری مادی مشارکت دارد؛ مانند «آتشین»، «بلوطی»، «شاخی».

اسم دو وضع دارد؛ معلوم و مجهول. اسم معلوم در نمونه kritēs [= قضاوت‌کننده] مشهود است و مجهول در kritos [= قضاوت شونده]^[۴۲].

۱۳. فعل

فعل کلمه‌ای است که حالت تصریفی ندارد [= از صرف اسم در حالت‌های نحوی برخوردار نیست] و نمایانگر تغییر زمان، شخص و شمار است. فعل بر معلوم یا مجهول بودن نیز دلالت دارد و دارای هشت وصف تالی است؛ وجه، جهت، نوع، صورت، شمار، شخص، زمان و صرف.

برای فعل پنج وجه وجود دارد؛ خبری^[۴۳]، امری، دعایی، التزامی، مصدری. سه جهت وجود دارد؛ معلوم، مجهول و میانی. tuptō [= می‌زنم] معلوم است؛ tuptomai [= زده می‌شوم] مجهول است و میانی گاه بر معلوم دلالت دارد و گاه بر مجهول؛ مانند pepēga [= ننگین می‌شوم]، diephthora [= نابود می‌شوم]، epoīēsamēn [= (برای خودم) نوشتم]^[۴۴]، egrapsamēn [= (برای خودم) ساختم].

فعل دو نوع دارد؛ اولیه، اشتقاقی. ardō [= آب می‌دهم] نشانگر نوع اولیه [= ساده] است؛ ardeuō [= آب می‌دهم] نوع اشتقاقی را می‌نمایاند.

برای فعل سه صورت وجود دارد؛ بسیط، مرکب، مرکب مضاعف، phronō [= فکر کردن] بسیط است؛ kata-phronō [= نفرت داشتن] مرکب است و anti-gon-isdō [= جانب آنتیگون را گرفتن]، phil-ipp-isdō [= جانب فیلیپ را گرفتن] مرکب مضاعف‌اند.

برای فعل سه شمار وجود دارد؛ مفرد، مثنی و جمع. tuptō [= می‌زنم] مفرد است؛ tupteton [= (شما دو نفر) می‌زنید] مثنی است و tuptomen [= می‌زنیم] جمع است^[۴۵].

برای فعل سه شخص وجود دارد؛ اول، دوم، سوم. اول شخص سخنگوست. دوم شخص مخاطب است و سوم شخص موضوع سخن است.

سه زمان برای فعل وجود دارد؛ حال، گذشته و آینده. زمان گذشته چهار نوع است؛ ناقص، کامل، بعید، نامعین. میان این زمانها روابط نزدیکی وجود دارد؛ یعنی میان حال و ناقص، کامل و بعید، ناقص و آینده^[۴۶].

۱۴. صرف فعل

صرف فعل، نوعی تصریف خاص فعل است. صرف افعالی که در هجای پایانیشان تکیه برجسته وجود نداشته باشد، شش نوع است.
۱. نوع اول با $[b]\beta$ ، $[ph]\phi$ ، $[p]\pi$ یا $[pt]\pi\tau$ ساخته شده‌اند؛ مانند $leib\bar{o}$ [= ریختن]، $graph\bar{o}$ [= نوشتن]، $terp\bar{o}$ [= لذت بردن]، $kopt\bar{o}$ [= بریدن].

۲. نوع دوم با $[g]\gamma$ ، $[k]\kappa$ ، $[kh]\chi$ یا $[kt]\kappa\tau$ ساخته شده‌اند؛ مانند $leg\bar{o}$ [= گفتن]، $plek\bar{o}$ [= بافتن]، $trekh\bar{o}$ [= دویدن]، $tikt\bar{o}$ [= باعث شدن].

۳. نوع سوم با $[d]\delta$ ، $[th]\theta$ یا $[t]\tau$ ساخته شده‌اند؛ مانند $aid\bar{o}$ [= آواز خواندن]، $pleth\bar{o}$ [= پُر بودن]، $anut\bar{o}$ [= موفق شدن].

۴. نوع چهارم با $[sd]\varsigma$ یا $[ss]\sigma$ ساخته شده‌اند؛ مانند $phrasd\bar{o}$ [= حرف زدن]، $nuss\bar{o}$ [= سوراخ کردن]، $oruss\bar{o}$ [= کندن].

۵. نوع پنجم با چهار حرف نامتغیر $[l]\lambda$ ، $[m]\mu$ ، $[n]\nu$ و $[r]\rho$ ساخته شده‌اند؛ مانند $pall\bar{o}$ [= ریختن]، $nem\bar{o}$ [= بخش کردن]، $krino$ [= قضاوت کردن]، $speir\bar{o}$ [= کاشتن].

۶. نوع ششم فقط با $[o]\omega$ ؛ مانند $hippeu\bar{o}$ [= اسب‌سواری کردن]، $ple\bar{o}$ [= قایق‌رانی کردن]، $basileu\bar{o}$ [= شاه بودن].

بعضیها نوع هفتمی نیز برای صرف فعل در نظر می‌گیرند که با [ks]ξ و [ps]ψ ساخته شده‌اند؛ مانند aleksō [= دورکردن]، hepsō [= جوشیدن].

افعال خمانی [= افعالی که در هجای پایانشان تکیه برجسته دارند] در سه نوع صرف فعل قابل طبقه‌بندی‌اند:

۱. نوع اول، در دوم شخص و سوم شخص با واکه مرکب [ei]ei ساخته می‌شود؛ مانند noō [= فکر می‌کنم]، noeis [= فکر می‌کنی]، noei [= فکر می‌کند].

۲. نوع دوم با واکه مرکب [a']ai که i نوشته می‌شود ولی غیرملفوظ است؛ مانند boō [= فریاد می‌زنم]، baa's [= فریاد می‌زنی]، boā' [= فریاد می‌زند].

۳. نوع سوم با واکه مرکب [oi]oi؛ مانند khrusō [= طلا می‌سازم]، khrusois [= طلا می‌سازی]، khrusoi [= طلا می‌سازد].

صرف افعال مختوم به -mi چهار نوع است:

۱. نوع اول، از نوع اول افعالی ساخته می‌شود که در هجای پایانشان تکیه برجسته وجود داشته باشد [= افعال خمان]؛ مثلاً از tithō، فعل tithēmi.

۲. نوع دوم، از نوع دوم افعال خمان ساخته می‌شود؛ مثلاً از histō، فعل histēmi ساخته می‌شود.

۳. نوع سوم، از نوع سوم افعال خمان ساخته می‌شود؛ مثلاً از didō، فعل didōmi ساخته می‌شود.

۴. نوع چهارم، از نوع ششم افعالی ساخته می‌شود که در هجای پایانشان تکیه برجسته وجود ندارد [= افعال سنگین]؛ مثلاً از pēgnuō، فعل pēgnumi ساخته می‌شود.

۱۵. وجه وصفی

وجه وصفی کلمه‌ای است که هم ویژگیهای فعل را داشته باشد و هم ویژگیهای اسم را. وجه وصفی به جز شخص و وجه، از اوصاف تالی اسم و فعل برخوردار است [۴۷].

۱۶. حرف تعریف

حرف تعریف جزئی از جمله است که به لحاظ حالت صرف می‌شود و پیش یا پس [۴۸] از اسم آورده می‌شود. زمانی که حرف تعریف پیش از اسم بیاید، از شکل ho برخوردار است و اگر پس از اسم بیاید، شکل hos را داراست.

حرف تعریف سه وصف تالی دارد؛ جنس، شمار، حالت. برای حرف تعریف سه جنس وجود دارد؛ ho poiētēs [= شاعر]، hē poiēsis [= شاعری]، to poiēma [= شعر] [۴۹].

برای حرف تعریف سه شمار وجود دارد؛ مفرد، مثنی، جمع. ho، hē، to مفردند. ta و tō مثنی هستند و برای جمع hai، hoi و ta به کار می‌روند.

حالت‌های حرف تعریف عبارتند از ho، tou، toⁱ، ton، ō و hē، tēs، tēⁱ، tēn، ō [۵۰].

۱۷. ضمیر

ضمیر کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و بر افراد معین اشاره دارد. ضمیر شش وصف تالی دارد؛ شخص، جنس، شمار، حالت، صورت و نوع.

شخص در ضمایر اولیه عبارت است از ego [= من]، su [= تو] و hi [= او] و در ضمایر اشتقاقی emos [= (مال) من]، sos [= (مال) تو] و hos [= (مال) او].

شکل ضمائر اولیه به لحاظ جنس تغییر نمی‌کند، ولی بر اساس جنس اسمی که ضمیر بر آن اشاره دارد [= مرجع ضمیر] تغییر می‌کند؛ مثلاً egō [= من]^[۵۱]. جنس ضمائر اشتقاقی به صورت ho to emon و hē emē, emos نشان داده می‌شود.

شمار ضمائر اولیه عبارتند از؛ مفرد: hi, su, egō؛ مثنی: noi؛ ما دو تا، sphōi [= شما دو تا]؛ جمع: hēmeis [= ما]، humeis؛ شما، spheis [= آنها]. در مورد ضمائر اشتقاقی؛ مفرد: sos, emos, hos؛ مثنی: emō [= دو تا... من]، sō [= دو تا... تو]، hō [= دو تا... او]؛ جمع: emoi [= ...های من]، soi [= ...های تو]، hoi [= ...های او].
حالت‌های ضمائر اولیه عبارتند از؛ فاعلی: hi, su, egō؛ ملکی: eme, emou, sou, hou؛ مفعولی با واسطه: emoi, soi, hoi؛ مفعولی: se, he؛ ندایی: su. حالت‌های ضمائر اشتقاقی عبارتند از sos, emos, hos؛ ملکی: emou, sou, hou؛ مفعولی با واسطه: emōⁱ, soⁱ, hoⁱ؛ مفعولی: emon, son, hon.

برای ضمائر دو صورت وجود دارد؛ بسیط و مرکب. صورت بسیط با sou, emou و hou نشان داده می‌شود و صورت مرکب با emautou [= خودم]، sautou [= خودت]، hautou [= خودش]. تا آنجا که به ضمائر اولیه و اشتقاقی مربوط است، ضمائر دو نوع‌اند؛ مثلاً ضمائر ملکی، اشتقاقی‌اند که «دو شخصی» نیز نامیده می‌شوند^[۵۲]. این ضمائر [اشتقاقی] به ترتیب زیر ساخته می‌شوند: صورت‌هایی که به یک مالک اشاره دارند، از [ضمائر اولیه] مفرد ساخته می‌شوند؛ مثلاً ho emos (= (مال) من] از emou ساخته می‌شود. صورت‌هایی که به دو مالک اشاره دارند، از مثنی ساخته می‌شوند؛ مثلاً nōiteros (= (مال) ما دو تا] از nōi ساخته می‌شود. صورت‌هایی که به چند مالک اشاره دارند، از جمع ساخته می‌شوند؛ مثلاً hēmeteros (= (مال) ما] از hēmeis ساخته می‌شود.

بعضی از ضمائر حرف تعریف نمی‌گیرند؛ مثلاً egō. برخی دیگر حرف تعریف می‌گیرند؛ مثلاً ho emos.

۱۸. حرف اضافه

حرف اضافه کلمه‌ای است که در ترکیب و ساختهای دستوری پیش از اجزای جمله واقع می‌شود. در کلّ، هجده حرف اضافه وجود دارد که شش تای آنها یک‌هجایی‌اند؛ en, eis, eks, sun, pro, pros و پس از اسم نمی‌آیند؛ دوازده حرف اضافه دیگر دوهجایی‌اند؛ kata, ana, hupo, apo, amphi, peri, epi, anti, para, meta, dia.

۱۹. قید

قید جزئی از جمله است که صرف نمی‌شود و برای تعدیل فعل یا همراه با آن می‌آید^[۵۳]. برخی از قیدها بسیط‌اند، برخی دیگر مرکب. palai [= قبلاً] نمونه‌ای از قید بسیط است و propalai [= خیلی قبل] قید مرکب است.

۱. برخی از قیدها زمان را نشان می‌دهند؛ مثلاً nun [= حالا]، tole [= سپس]، authis [= دوباره]، گروهی از این قیدها تصور موقعیتی [زمانی] خاص را دربردارند؛ مانند sēmeron [= امروز]، aurion [= فردا]، ophra [= تا آن زمان]، teōs [= تا این زمان]، pēnika [= چه وقت؟].

۲. برخی از آنها میانی^[۵۴]‌اند؛ مانند kalōs [= به‌طور تحسین‌آمیز]، sophōs [= عاقلانه].

۳. برخی از قیدها چگونگی را نشان می‌دهند؛ مانند paks [= با مشت بسته]، laks [= با پا]، botrudon [= به‌طور دسته‌ای]، ایلید؛ سرود دوم، agelēdon [= به‌طور گله‌ای]، ایلید؛ سرود پانزدهم. ۴. برخی کمیت را نشان می‌دهند؛ مانند pollakis [= اغلب]،

- oligakis [= به ندرت].
۵. برخی به عدد دلالت دارند؛ مانند dis [= دو بار]، tris [= سه بار]، tetrakis [= چهار بار].
۶. برخی به مکان دلالت دارند؛ مانند anō [= بالا]، katō [= پایین]. در میان این قیدها سه رابطه مشهود است: در یک مکان، به یک مکان، از یک مکان؛ مانند oikoi [= در خانه]، oikade [= به خانه]، oikothēn [= از خانه].
۷. برخی آرزو را می‌رسانند؛ مانند abale, aithe, eithe [= می‌شود که!...].
۸. برخی نارضایتی را بیان می‌کنند؛ مانند pheu, iou, papai [= افسوس].
۹. برخی نفی و انکار را می‌رسانند؛ مانند oukhi, ou [= نه]؛ oudamōs, oudēta [= ابداً].
۱۰. برخی رساننده تصدیق‌اند؛ مانند naikhi, nai [= بله].
۱۱. برخی بر نهی دلالت دارند؛ مانند mēdamōs, mēdēta, mē [= مبادا!].
۱۲. برخی تشبیه را نشان می‌دهند؛ مانند ēute, hōsper, hōs, kathaper [= مانند].
۱۳. برخی تعجب را می‌رسانند؛ مانند babai [= شگفتا!].
۱۴. برخی بیان‌کننده تردیدند؛ مانند tukhon, takha, isōs [= شاید].
۱۵. برخی اشاره به ترتیب دارند؛ مانند epheksēs, heksēs [= ردیفی]، khōris [= جداگانه].
۱۶. برخی به یک مجموعه اشاره دارند؛ مانند ardēn [= کلاً]، hama [= با هم]، ēlitha [= بس].
۱۷. برخی برای ترغیب به کار می‌روند؛ مانند phere, age, eia

[= یا لا!] .

۱۸. برخی برای مقایسه به کار می‌روند؛ مانند mallon [= بیش] ،
hēton [= کم] .

۱۹. برخی پرسشی‌اند؛ مانند pothen [= از کجا؟] ، pou [=
کجا؟] ، pēnika [= کی؟] ، pos [= چگونه؟] .

۲۰. برخی شدت را نشان می‌دهند؛ مانند agan , sphodra , lian ،
malista , panu [= خیلی زیاد] .

۲۱. برخی بر یک کلّ اشاره دارند؛ مانند amudis , homou , hama
[= همه] .

۲۲. برخی سوگند منفی را می‌رسانند؛ مانند ma [نه، به...
(قسم)!] .

۲۳. برخی سوگند تأکید را می‌رسانند؛ مانند nē [بله، به...
(قسم)!] .

۲۴. برخی نشان‌دهنده تأیید مؤگندند؛ مانند dēladē [= البته!] .
۲۵. برخی به یک شعار اشاره دارند؛ مانند gamēteon [= هر
کسی باید ازدواج کند] ، pleusteon [= هر کسی باید دریانوردی
کند] [۵۵] .

۲۶. برخی نشان‌دهنده شور و شغف مذهبی‌اند؛ مانند euhoi ,
euhan [۵۶] .

۲۰. حرف ربط

حرف ربط کلمه‌ای است که معانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ترتیب
آنها را تعیین می‌کند و گسلهای سخن را پر می‌کند. حروف ربط
می‌توانند پیوندی، منفصل، شرطی نامعین، شرطی معین، تعلیلی،
پرسشی، قیاسی یا زاید باشند.

۱. حرف ربط پیوندی آن است که سخن را بدون هیچ محدودیتی

فن دستور ۵۳

پیوسته می‌سازد؛ مانند de, men [= از یک سو... از سوی دیگر]، te, kai [= و]، alla [= اما]، ēde, ēmen [= هم... هم...]، ide [= و]، autar, atar [= و اما]، etoi [= و اما]، an, ken^[۵۷].

۲. حرف ربط منفصل نیز پاره‌های کلام را به یکدیگر می‌پیوندد اما برای جداسازی نیز به کار می‌رود؛ مانند ē, etoi, ēe [= یا... یا...].
۳. حروف ربط شرطی نامعین آنهایی هستند که به موقعیتی موجود اشاره ندارند اما بر یک پیامد دلالت می‌کنند؛ مانند eiper, ei, eidēper, eidē [= اگر].

۴. حروف ربط شرطی معین آنهایی هستند که به موقعیتی موجود و نیز توالی معین اشاره دارند؛ مانند epei, epeiper, epeidē, epeidēper [= وقتی که؛ از آنجا که].

۵. حروف ربط تعلیلی آنهایی هستند که برای ارائه دلایلی به کار می‌روند؛ مانند diho, hoti, houneka, heneka, hopōs, ophra, hina, kath'ho, kath'hoti, kath'hoson [= زیرا؛ به این دلیل که].

۶. حروف ربط پرسشی معمولاً موارد تردید را به یکدیگر می‌پیوندند؛ مانند mōn, kata, ara [= می‌شود گفت که...؟].

۷. حروف ربط قیاسی برای استفاده در نتایج و پیامدهای دلایل مثبت مناسبند؛ مانند ara [= بنابراین]، alla [= اما]، allamēn [= اما]؛ toigaroun, toigartoi, toinun [= به این ترتیب].

۸. حروف ربط زاید برای حفظ وزن یا زینت کلام آورده می‌شوند؛ مانند pō, per, dēta, ar, thēn, toi, pou, nu, rha, dē, ge, ken, oun, nun, au, an, mēn.

بعضیها طبقه حرف ربط استثناء را نیز به این انواع می‌افزایند؛ مانند homos, empēs [= با این همه؛ با وجود این].

یادداشت‌های مترجم

- (۱) دیونوسیوس تراکس توضیح بیشتری درباره اصطلاح $\pi\rho\omicron\sigma\omega\delta\iota'\alpha\iota$ [proso^{-t}diai] به دست نمی‌دهد. کمپ بر این اعتقاد است که منظور وی از توجه به عناصر هموندی، شیوه درست تکیه‌گذاری، توجه به کشش واکه‌ها و هجاها، و دقت در رعایت مشخصه‌های آوایی مرز میان واژه‌هاست (← ک ۳، ص ۱۸۶). رویترز به هنگام بحث درباره عناصر هموندی به این نکته اشاره دارد که عناصر هموندی را مدرسیان قرون وسطی به طرز گسترده‌تر و مشروح‌تر توصیف کردند و سرانجام عناصر متعددی تحت این مقوله قرار گرفت که از آن جمله می‌توان به سطوح تمایز دهنده زیر و بمی، بلندی و کوتاهی واکه‌ها همراه با عامل کمیت هجاها، دمی‌دگی و نادمی‌دگی آغاز کلماتی که با واکه آغاز می‌شوند، پدیده‌هایی مربوط به درنگ، از قبیل حذف واکه و تغییرات در زیر و بمی‌ای اشاره کرد که به هنگام ساخت کلمات مرکب پیش می‌آید (← ک ۸، ص ۹۹). به اعتقاد رویترز، اصطلاح مذکور در زبان یونانی درست همان مجموعه‌ای از پدیده‌های آواشناختی را دربر می‌گیرد که در تحلیلهای واج‌شناختی مکتب فرث تحت عنوان prosodies طرح و شرح می‌شوند (← ک ۸، ص ۱۰۰).
- (۲) کمپ در برگردان خود از اصطلاح regular patterns [= الگوهای منظم؛ آرایه‌های منظم] استفاده کرده است که به نظر می‌رسد تعبیر آزاد اصطلاح $\alpha\nu\alpha\lambda\omicron\gamma\iota'\alpha$ [analogia] باشد. منظور دیونوسیوس تراکس از اصطلاح «قیاس‌ها»، در اصل، ساختهای بسامانی است که می‌توانند در حکم الگویی برای بازشناسی ساختهای بسامان دیگر در نظر گرفته شوند. در این مورد حق‌شناس به درستی

از اصطلاح «آرایه‌های قیاس‌پذیر» استفاده کرده است (ک ۸، ص ۸۲).
 ۳) پژوهشگران اسکندرانی پیش از دیونوسیوس تراکس، برای تکیه‌ها یا زیر و بمی‌های سه‌گانه یونانی که در آن زبان عناصر تمایزدهنده معنی به شمار می‌رفتند، نشانه‌های خطی وضع کرده بودند؛ نشانه « $\sim$ » برای تکیه سبک، نشانه « $\wedge$ » برای تکیه سنگین و « $\wedge$ » برای تکیه خمان [circumflex]. تراکس در اینجا به همین سه تکیه اشاره دارد و توضیح بیشتری به دست نمی‌دهد (ک ۸، ص ۸۶).

۴) فلاسفه یونان باستان «اسطقسات» را به مثابه عناصر غایی در نظام عالم طبیعت در نظر می‌گرفتند (ک ۸، ص ۸۳).

۵) تعریفی که دیونوسیوس تراکس از حروف به دست می‌دهد، از دیدگاه زبان‌شناسی نادرست است، زیرا واکه‌ها و همخوانها به نوبه خود صدا دارند. در اینجا بحث در این مورد ضروری نمی‌نماید، ولی ذکر این نکته مهم است که آنچه دیونوسیوس تراکس درباره نویسه‌های یونانی به دست می‌دهد، از میانه تاریخ می‌گذرد و در دستورهای سنتی فارسی به شکل دو اصطلاح نادرست «حروف باصدا» و «حروف بی‌صدا» ظاهر می‌شود.

۶) به اعتقاد نگارنده این سطور، دیونوسیوس تراکس در بحث پیش‌واکه‌ها، مسئله باهم آبی نویسه‌ها را در نوشتار با آنچه در گفتار صورت می‌پذیرد یکی دانسته است. تا آنجا که اطلاع در دست است، ei و ov سبب باز شدن واکه آغازین این توالی می‌شده است که در اصل به ترتیب برای نوشتن واکه‌های ساده و کشیده [e:] و [o:] به کار می‌رفتند (ک ۸، ص ۸۴؛ ک ۳، ص ۱۸۶).

۷) یادداشت ۵

۸) با توجه به نام‌گذاری سه‌گانه دیونوسیوس، مشخص است که تقابل واکداری و بی‌واکی برای وی ناشناخته بوده است. اصطلاح *mediae* لاتین که معادل *mésa* یونانی است، حتی در نوشته‌های قرن نوزدهم میلادی نیز برای اشاره به همین سه همخوان واکدار [b]، [d] و [g] به کار رفته است (ک ۸، ص ۸۵). اینکه تصور کنیم دیونوسیوس اصطلاح *mésa* را در معنی واکداری به کار برده، درست نیست، زیرا همخوانهای واکدار یونانی کهن به همین سه همخوان محدود نمی‌شوند.

۹) بر اساس نظر دیونوسیوس تراکس چنین می‌نماید که نویسه‌های τ و κ

در جایگاه پیش از دمش به ترتیب به ϕ ، χ و θ مبدل می‌شوند و به این ترتیب، $[\text{eip}'] \epsilon\iota\pi'$ به صورت $[\text{eiph}] \epsilon\iota\phi'$ ، $[\text{autik}'] \alpha\tau\iota\kappa'$ به صورت $[\text{autikh}] \alpha\tau\iota\chi'$ و $[\text{ephat}'] \epsilon\phi\alpha\tau'$ به صورت $[\text{ephath}] \epsilon\phi\alpha\theta'$ نگاشته می‌شود (ک ۳، ص ۱۸۶). این نکته در اصل نشان دهنده اعمال یک قاعده آوایی در نوشتار است و تنها به این دلیل امکان‌پذیر است که در کنار سه نویسه برای همخوانهای نادمیده $[p]$ ، $[t]$ و $[k]$ ، سه نویسه نیز برای گونه دمیده آنها وجود داشته است.

۱۰) در اینجا بار دیگر به آمیختن گفتار و نوشتار در کار دیونوسیوس تراکس برمی‌خوریم. وی یک بار از اصطلاح $[\text{σμφωνα}] \text{sumphōna}$ برای اشاره به حروفی استفاده می‌کند که بر همخوانها دلالت دارند و بار دیگر برای اشاره به آواهای همخوانی بهره می‌گیرد. در اینجا وقتی وی ξ ، ζ یا ψ را نمونه می‌آورد و معتقد است که این «همخوانها شامل دو همخوانند»، در اصل به این نکته اشاره دارد که هر یک از این نویسه‌ها بر یک توالی دوهمخوانی دلالت می‌کنند.

۱۱) ← یادداشت ۱۰. باید توجه داشت که ξ ، ζ و ψ هر کدام یک نویسه به شمار می‌روند و از آمیختن دو نویسه با یکدیگر تشکیل نشده‌اند.

۱۲) این قاعده استثناء‌پذیر است. دیونوسیوس تراکس خود به این مسئله به هنگام طرح هجای مشترک (← فصل ۱۰ بند ۱) اشاره می‌کند.

۱۳) در اینجا منظور نویسنده، واژه نخست کلمه، یعنی α است، زیرا $[\epsilon] \eta$ یک کمیتی است و صرفاً به صورت کشیده تلفظ می‌شود.

۱۴) منظور، $[\text{ai}] \alpha$ آغازین کلمه است.

۱۵) چنین می‌نماید که صورت $[\text{agros}] \alpha\gamma\rho\omicron\varsigma$ از نظر دیونوسیوس به شکل agr-os تقطیع هجایی شده باشد، که بیشتر به تقطیع تکواژی نزدیک است.

۱۶) منظور از همخوان دوصدایی، ξ $[\text{ks}]$ است که سبب کشیدگی $[\epsilon] \epsilon$ می‌شود.

۱۷) در فصل ۸ به هنگام بحث درباره هجای کشیده، به نمونه Arēs اشاره شد، به این ترتیب α $[\text{a}]$ آغازین این صورت در حکم واژه‌ای دو کمیتی می‌تواند به صورت کشیده یا کوتاه تلفظ شود و دو گونه هجای کشیده و کوتاه به وجود آورد. از آنجا که کشیدگی یا کوتاهی α $[\text{a}]$ تقابل معنایی پدید نمی‌آورد (← ک ۳، ص ۱۸۶)، چنین می‌نماید که دو گونه کشیده و کوتاه α $[\text{a}]$ ، دست کم در آغاز



هجا، دو گونه آزاد به شمار روند.

۱۸) به نظر می‌رسد، منظور از هجای مشترک، هجایی باشد که هم کشیده و هم کوتاه تلفظ می‌شود.

۱۹) منظور، آخرین هجای موجود در aitiē است (ک ۳، ص ۱۷۶).

۲۰) منظور، دومین هجای موجود در patrokle است (ک ۳، ص ۱۷۶).

۲۱) منظور، هجای پایانی elathen است (ک ۳، ص ۱۷۶).

۲۲) عبارت «و شعر» در دست‌نویسهای قدیمی تردیده نمی‌شود و در نسخه

اولیگ (ک ۲) حذف شده است (ک ۳، ص ۱۸۷).

۲۳) اصطلاح [με'ροξ λο'γou] [meros logou] نخستین بار در آثار افلاطون

دیده می‌شود که به معنی «سازه‌های جمله» بوده است. پس از آنکه یونانیان به

بازشناسی انواع دیگری از کلمه پرداختند و شمار طبقه کلمات افزایش یافت،

اصطلاح مزبور مفهوم تازه خود را به دست آورد و در معنی «طبقات کلمه»

[= اجزای کلام] به کار رفت (ک ۸، ص ۸۶-۸۷).

۲۴) دیونوسیوس تراکس اسم عام [prosēgoria] و اسم خاص [ónoma] را

که رواقیان در دو طبقه جداگانه مطرح کرده بودند، در هم آمیخت و طبقه واحد

«اسم» [ónoma] را به دست داد (ک ۸، ص ۸۷).

۲۵) اوصاف تالی اصطلاحی عام است که کلاً به تمامی تفاوت‌های معتبر

دستوری در صورت کلمات اشاره دارد و مقولات تصریفی و اشتقاقی را

دربرمی‌گیرد (ک ۸، ص ۹۰). به نظر می‌رسد بتوان استعمال این لفظ را با

کاربرد اصطلاح «اعراض» [symbebekota] در منطق ارسطویی یکی دانست.

۲۶) اصطلاح «جنس مشترک» در مورد اسمهایی به کار می‌رفته است که

نسبت به جنس زیستی مدلولهایشان می‌توانستند حرف تعریف مذکر یا مؤنث

داشته باشند. hippos [= اسب] و kuōn [= سگ] از این نوع بوده‌اند. khelidon

[= پرستو] و aetos [= عقاب]، هم بر جنس نر و هم بر جنس ماده مدلول خود

دلاله دارند، ولی همیشه با حرف تعریف مذکر به کار می‌رفتند. این دسته از

اسامی، بنابر دیدگاه برخی از دستوریان، از جنس مخنث برخوردار بودند (ک

۳، ص ۱۸۷).

۲۷) باید توجه داشت که آنچه در دستورهای سنتی فارسی به عنوان «اسم

مشتق» مطرح شده است با تعریف دیونوسیوس تراکس تفاوت دارد.

دستورهای سنتی فارسی این اصطلاح را از دستورهای عربی به وام گرفته‌اند که در آنها اشتقاق از فعل صورت می‌پذیرفته و به همین ترتیب چنین تعریفی به دستورهای فارسی نیز راه یافته است.

(۲۸) ساخت اسم مشتق نیایی از طریق پایانه‌های اشتقاقی صورت می‌پذیرفته است. این پایانه‌ها نوعی صفت نسبی پدید می‌آوردند و یا مذکر بودند یا مؤنث. -dēs، -ōn و -adios واژه مشتق می‌ساخته‌اند که وقوع حرف تعریف مذکر را ایجاب می‌کرد و -is، -as و -nē با حرف تعریف مؤنث به کار می‌رفتند.

(۲۹) منطقه بخش غربی سواحل آسیای صغیر، در اساطیر یونان آمده است که آیولوس، خدای باد، بادها را در غاری در این ناحیه نگاه می‌داشته است. (۳۰) چنین می‌نماید که اسم ملکی از دیدگاه دیونوسیوس تراکس، مضاف‌الهی باشد که در قالب اضافه ملکی به کار رود.

(۳۱) دیونوسیوس تراکس با قرار دادن صفت تفضیلی و عالی در میان زیرطبقات اسم مشتق، تنها دو صورتی را که ممکن بود به عنوان ملاکی برای تمایز میان صفت از اسم به کار آیند، در چهارچوب طبقه اسم قرار داده است (ک ۸، ص ۹۰-۹۱).

(۳۲) به اعتقاد نگارنده این سطور، -tatos- تکواژ گونه‌ای مقید از تکواژ -tos- است که در جایگاه پس از صفت مختوم به واکه وقوع می‌یابد.

(۳۳) دیونوسیوس تراکس جدا از پایانه‌های شمارنما، صورتهای ho [= یک]، tō [= دو] و hoi [= چند] را نیز در نمونه‌های خود آورده است که صرفاً توضیح اضافی است و حضورشان به طرح مسئله شمار اسم ربطی ندارد.

(۳۴) اعتقاد بر اینکه اصطلاح casus accūsātivus لاتین که برای حالت مفعولی به کار می‌رود، به ترجمه نادرست وارون از aitiatiké ptosis یونانی در معنی «پذیرنده عمل به هنگام فراهم آمدن سبب وقوع» باز می‌گردد. وارون با در نظر گرفتن معنی دیگر aitia [= متهم کردن؛ افترا زدن]، آن را accūsātivus ترجمه کرده است (ک ۸، ص ۹۱-۹۲). کمپ در برگردان خود، در برابر اصطلاح یونانی مذکور از اصطلاح causal [= سببی] استفاده کرده است. کاربرد این اصطلاح می‌تواند این تصور را پدید آورد که دیونوسیوس تراکس یا با ساخت سببی — در معنی امروزش — آشنایی داشته است و یا در ابتدا، حالت

سببی به ذهن دستورنویسان یونان باستان خطور کرده و سپس حالت مفعولی از بطن آن پدید آمده است. هر دو این تصورها نادرست می‌نماید زیرا اولاً در متون دستوری یونانیان به حالت سببی اشاره نشده است و ثانیاً نمونه‌هایی که از حالت مفعولی به دست داده شده‌اند، عمدتاً به شرایطی از حالت مفعولی اشاره دارند که ویژگی سببی ندارند.

۳۵) برخی از انواعی که دیونوسیوس در اینجا مطرح می‌سازد، نوعی طبقه‌بندی معنایی را می‌نمایاند؛ مانند اسم توزیعی، اسم فراگیر و جز آن. اگر چنین ادعایی درست نماید، می‌توان گفت که وی اسم را از دو جنبهٔ صوری و معنایی مورد بررسی قرار داده است و تمایزی میان این دو جنبه قابل نبوده است.

۳۶) [epitheton]؛ در لاتین به nomen adjectivum [= توصیف‌کنندهٔ اسم] برگردانده شده است (← ک ۳، ص ۱۸۷) و سرانجام در دورهٔ رنسانس تحت مقوله‌ای مستقل به نام adjectiva [= توصیف‌کننده] مطرح می‌گردد (← ک ۸، ص ۲۴۱).

۳۷) دیونوسیوس تراکس تعریفی از «اسم نسبی» به دست نداده است ولی چنین می‌نماید، منظور وی اسامی‌ای باشد که نوعی نسبت را — به لحاظ معنایی و نه صوری — می‌رسانند.

۳۸) دیونوسیوس در طرح مسئلهٔ «اسامی شبه نسبی» مشکلی به مراتب پیچیده‌تر از «اسامی نسبی» (← یادداشت ۳۷) پدید می‌آورد. اگر این نظر قابل قبول نماید که اسامی نسبی به لحاظ معنایی به نوعی نسبت برای انسان اشاره دارند، باید اسامی شبه نسبی نیز تا حدی از همین شرایط برخوردار باشند؛ ولی براساس نمونه‌هایی که وی به دست داده است به نظر می‌رسد که اسامی شبه نسبی نسبت به یکدیگر رابطه‌ای معنایی داشته باشند؛ «شب» نسبت به «روز» و «مرگ» نسبت به «زندگی».

۳۹) این مجموعه از واژه‌ها را به واقع نمی‌توان مترادف دانست، زیرا هر یک به نوع خاصی از «شمشیر» اشاره دارند؛ aor [= شمشیر]، makhaira [= دشنهٔ بلند]، ksiphos [= شمشیر دو دم]، spathē [= تلوار]، phasganon [= شمشیر شیاردار].

۴۰) در آغاز این سخن، به هنگام ذکر انواع اسم، اشاره‌ای به «اسم

رویدادی» نشده بود ولی در اینجا به این نوع نیز اشاره شده است.

(۴۱) به نظر می‌رسد دیونوسیوس تراکس اسم نکره [= اسم مبهم] را از آن جهت در تقابل با اسم پرسشی قرار می‌دهد که اسم پرسشی متضمن پاسخ است (← ک ۳، ص ۱۸۷).

(۴۲) آنچه تحت عنوان «وضع مجهول اسم» مطرح می‌شود، در اصل چیزی جز «اسم به وصف» [= تعلقی؛ epitheton] نیست.

(۴۳) «وجه خبری» در برابر اصطلاح horistikē معادل یابی شده است که در اصل به معنی «بیان‌کننده» یا «توصیف‌کننده» است. در برابر این اصطلاح یونانی، در لاتین از اصطلاح indicativus استفاده شده است که بیشتر با اصطلاح apophantikē یا apophatikē یونانی قابل تطبیق است (← ک ۳، ص ۱۸۷).

(۴۴) باید توجه داشت که معادلهای فارسی نمی‌تواند نشان‌دهنده نکات مورد بحث دیونوسیوس تراکس باشد. علاوه بر این مشخص نیست که وی در طرح نمونه‌های خود به ساخت صوری افعال توجه دارد یا اینکه معنی آنها را در نظر گرفته است. باید به این نکته نیز توجه داشت که دیونوسیوس تراکس برخلاف آپولونیوس دیسکولوس به نمونه‌هایی چون kopiō [= خسته‌ام] یا gērō [= پیر شدم] اشاره ندارد. به اعتقاد آپولونیوس دیسکولوس، این ساختها صورتی معلوم ولی معنایی مجهول دارند (← ک ۳، ص ۱۸۷).

(۴۵) در یونانی کهن شمار مثنی برای اول شخص جهت [= وجه] معلوم وجود ندارد، به همین دلیل نمونه‌ای از دوم شخص آورده شده است (← ک ۳، ص ۱۸۷).

(۴۶) روابطی که دیونوسیوس تراکس مطرح می‌سازد، نظامی را به وجود می‌آورد که از شش زمان دستوری تشکیل شده است. این شش زمان در سه حلقه [syngeneiai] به یکدیگر مرتبط می‌شدند (← ک ۸، ص ۹۲).

ناقص	حال
بعید	کامل
آینده	نامعین

نخستین دو حلقه‌ای که تراکس به دست می‌دهد با آنچه رواقیان در قالب وجوه کامل و ناقص فعل به دست داده‌اند، همانند است؛ ولی رواقیان گذشته نامعین [aóristos] و زمان آینده [méllon] را در مجموع، «زمانهای نامعلوم»

می‌دانستند. طبقه‌بندی گذشته نامعین و زمان آینده در یک مقوله، احتمالاً به دلیل تشابه صرفی‌ای بوده است که در ستاک بسیاری از صیغه‌های آینده و گذشته نامعین به چشم می‌خورده است (ک ۸، ص ۷۸). صورتهای ششگانه فوق، نوعی نظم پدید می‌آورده‌اند؛ نخستین جفت هم حلقه از صورتهای این افعال بر مبنای ستاک حال آنها ساخته می‌شده است و دومین جفت بر مبنای ستاک کامل یا ستاک دوگان ساخته آنها. هر یک از اعضای سومین جفت، از ستاک S- دار برخوردار بوده است [یعنی در میان ستاک این اعضا یک همخوان S وجود داشته است] و به همین دلیل از نظر صوری در یک حلقه قرار می‌گرفتند؛ هر چند این S ها به لحاظ ریشه‌شناسی اغلب ارتباطی به یکدیگر نداشته‌اند (ک ۸، ص ۹۳).

۴۷) دیونوسیوس تراکس «وجه وصفی» را به این دلیل طبقه‌ای مستقل در نظر می‌گیرد که از روزگار رواقیان به بعد برای تصریف حالت اهمیت بسیار قایل می‌شدند و از آن به مثابه مهمترین مبنای طبقه‌بندی کلمات استفاده می‌کردند؛ اما همین دیدگاه تراکس در مورد وجه وصفی موجب بروز اختلاف و اظهار نظرهای مختلف در همان دوره باستان شد. زیرا تمامی ریشه‌های وجه وصفی، ریشه‌های فعلی بودند و از سوی دیگر، وجه وصفی هم به لحاظ حالت و هم به لحاظ زمان صرف می‌شده است (ک ۸، ص ۸۹) و همین امر سبب می‌شد تا تمایز قاطع دو طبقه اسم و فعل مورد تردید قرار گیرد. به عبارت دیگر، تراکس طبقه‌ای را مطرح ساخته بود که در حد فاصل میان دو طبقه اسم و فعل قرار می‌گرفت و عامل برخورداری از ویژگی تصریف حالت را به عنوان اصل طبقه‌بندی مورد تردید قرار می‌داد.

۴۸) نوعی حرف تعریف که به اعتقاد تراکس پس از اسم آورده می‌شده است، بعدها تحت عنوان «ضمیر موصولی» مطرح می‌گردد (ک ۳، ص ۱۸۸). ۴۹) تراکس به هنگام طرح گونه‌های جنس حرف تعریف، صرفاً به ذکر سه نمونه اکتفا کرده است. باید توجه داشت که ho، hē و to به ترتیب حروف تعریف مذکر، مؤنث و خنثی در شمار مفرد و حالتهای نحوی فاعلی‌اند و صورت حرف تعریف بر حسب جنس، شمار و حالت نحوی اسم وابسته‌اش، تغییر می‌کرده است.

۵۰) در متن فن دستور، حالتهای حرف تعریف صرفاً برای جنس مذکر و

مؤنث آمده‌اند و در مورد جنس خنثی و نیز دربارهٔ انواع صورتهای حرف تعریف در شمار مثنی یا جمع صحیتی نشده است. آنچه دیونوسیوس تراکس به دنبال یکدیگر آورده است، پنج حرف تعریف برای اسم مذکر مفرد و پنج حرف تعریف برای اسم مؤنث مفرد است که به ترتیب در حالتهای فاعلی، ملکی، مفعولی باواسطه، مفعولی [بیواسطه] و ندایی به کار می‌رفته‌اند.

(۵۱) صحبت تراکس در اینجا بار دیگر نشان دهندهٔ آمیختن صورت و معنی است. وی به این نکته اشاره دارد که ضمیر *eō* [= من] اگر از سوی فرد مذکری به کار رود مذکر است و اگر از سوی فردی مؤنث به کار رود مؤنث است، در حالی که این مذکر یا مؤنث بودن ارتباطی به دستور ندارد.

(۵۲) کاربرد اصطلاح «دوشخصی» به این دلیل بوده است که در ضمائر ملکی، ستاک نشان دهندهٔ مالک [= مضاف‌الیه ملکی] و پایانه ضمیر در تطابق با ملک [= مضاف ملکی] قرار می‌گرفته است؛ برای نمونه، *ho em-os hippos* [= اسب من]، *ho s-os hippos* [= اسب تو] (ک ۳، ص ۱۸۸).

(۵۳) تراکس در تعریف خود برای قید، به قیود تعدیل‌کنندهٔ قیدهایی دیگر و نیز گونه‌های اسم به وصف اشاره نمی‌کند، در حالی که به هنگام طبقه‌بندی انواع قید، به این دسته از قیود، مثلاً شماره‌های ۱۸ و ۲۰ توجه دارد (ک ۳، ص ۱۸۸).

(۵۴) این اصطلاح برای نخستین بار از سوی رواقیان مطرح شده است و طرح آن را به آنتی‌پاتر نسبت می‌دهند. رواقیان از این اصطلاح قیدهایی را مورد نظر داشته‌اند که به *-ōs* ختم می‌شده‌اند و از آنجا که اسم به وصف مختوم به *-ōs* برای هر سه جنس به کار می‌رفته است، قیودی از این دست را «مشترک» یا «میانی» می‌نامیدند (ک ۳، ص ۱۸۸). بر این اساس می‌توان تصور کرد که احتمالاً اصطلاح «قید مشترک» در دستورهای سنتی، یعنی کلماتی که هم می‌توانند نقش قید داشته باشند و هم صفت، از این دیدگاه ریشه گرفته است.

(۵۵) در میان انواع قیدهایی که دیونوسیوس تراکس برمی‌شمارد، از جمله همین نوع ۲۵، ساختهایی نیز به چشم می‌خورند که بعدها از طبقهٔ قید خارج شده‌اند و در سایر طبقات کلمه یا حتی در سطح جمله مطرح گشته‌اند.

(۵۶) این دو واژه به زبان فارسی قابل ترجمه نیستند. کمپ در برگردان خود Hallelujah را به عنوان معادلی تقریبی در نظر گرفته است که به زمینهٔ مذهبی یهودیت و مسیحیت تعلق دارد و به هیچ وجه قابل انطباق با *euhoi* یا *euhan*

نیست. این دو اصطلاح بیشتر به صداهایی شباهت دارد که پیشگویی به نام پوتیا [pythia] در معبد دلفی به کار می‌برده تا نشان دهد که راز سر به مهر آینده را از آپولون دریافته است. این واژه‌ها امروز نیز به صورت «یوهو» و «یوها» به کار می‌رود.

۵۷) an ken در فارسی معادل ندارد. نمونه‌ای تقریبی از آن را می‌توان «که» در جمله‌ای مانند «می‌خواهم که بروم» دانست. طبقه این دو واژه برای تراکس روشن نبوده است، زیرا آنها را در قالب حروف ربط زاید نیز آورده است.

کتابنامه

1. Benedetto; V. Di. (1958_59), "Dionisio Trace e La Techne a lui attribuita", *Annali dela Scuola Normale Superiore di Pisa*. ser. 11, 27: 169_210, 28: 87_118.
2. Dionysius; Thrax, (1883). in Uhlig; G. (ed.) "Ars Grammatica", *Grammatici Graeci*. Vol. 1. Leipzig; Teubner.
3. Kemp; A. (1987), "The Tekhnē Grammatikē of Dionysius Thrax", in: Taylor; D.J. (ed.), *The History of Linguistics in the Classical Period*. Amsterdam; Benjamins.
4. —, (1991). "The emergence of autonomous Greek grammar", in Schmitter; P. (ed.). *Sprachtheorien der abendländischen Antike*. Tübingen; Gunter Narr.
5. —, (1994). "Dionysius Thrax", in Asher; R. E. and Simpson; J. M. Y. (eds.), *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, Oxford; Pergamon Press.
6. Windfuhr; G. L. (1979), *Persian Grammar; History and State of the Art*, The Hague; Mouton Publishers.
7. Woters; A. (1979), *The Grammatical Papyri from Graeco-Roman Egypt: Contribution to Study of "Ars Grammatica" in Antiquity*, Koninklijke Academie voor Wetenschappen, Letteren, en Schone Kunsten van Belgie; Brussels.
۸. روبینز؛ آر. اچ. (۱۳۷۰)، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز.
۹. قریب؛ عبدالعظیم (۱۳۰۵)، دستور زبان به اصول السنه مغرب زمین، تهران؛ بی‌نا.
۱۰. — و دیگران (۱۳۲۹)، دستور زبان فارسی، تهران، علمی.
۱۱. همایی؛ جلال‌الدین. (۱۳۳۸)، «دستور زبان فارسی»، در: دهخدا؛ علی‌اکبر. لغت‌نامه فارسی، ج. ۴۰.

نمایه

آپولونیوس دیسکولوس [Apollonius Dyscolus] ۹، ۱۲، ۶۱

آنتی پاتر [Antipater] ۶۳

ابن سینا ۲۸

ارسطو ۵، ۸، ۱۸، ۱۹

اریستارخوس [Aristarkhos] ۳، ۵، ۷

اسکالی جر، ج. ک. [Scaliger; J. C.] ۲۱

اصفهانی، میرزا حبیب ۲۶، ۲۷

افلاطون ۸، ۳۹، ۵۸

الفریک [Aelfric] ۱۵

اولیگ، گ. [Uhlig; G.] ۴، ۲۸، ۲۹، ۵۸

بوئی تیوس [Boethius] ۱۴

بولوکار، و. [Bullokar; W.] ۲۱

بهار، محمد تقی ۲۷

پریسکیانوس [Priscianus] ۱۱-۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱-۲۳، ۲۶

پوتیا [Pythia] ۶۴

جانسون، ب. [Johnson; B.] ۲۲

جونز، و. [Jones. W.] ۲۴

دستوری اول [First Grammarian] ۱۷

۶۸ فن دستور

دوناتوس [Donatus] ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۳

دی بندتو، و. [Di Benedetto; V.] ۵

راموس، پ. [Petrus Ramus] ۲۰، ۲۱

رمئیوس پالهمون [Remmius palaemon] ۱۱، ۱۲

رومولوس آگوستولوس [Romulus Augustulus] ۱۳

ژوستینیان [Justinian] ۱۳

سانکتیوس [= سانچز] [Sanctius] ۲۱

سوسور، ف. دو. [Saussure; F. de.] ۲۴

فروزانفر، بدیع الزمان ۲۷

قریب، عبدالعظیم ۲۷، ۶۵

کمپ، ا. [Kemp; A.] ۵، ۲۸، ۵۵، ۵۹، ۶۳

کوین تیلیان [Quintilian] ۱۲

گریگوری کبیر [Gregory the Great] ۱۳

لی لی، و. [Lily; W.] ۲۱

وارون [Varro] ۱۱، ۵۹

ووترز، ا. [Woters; A.] ۵

ویله دیویی، ا. [A. of Villedieu] ۱۷

ویندفور، ج. ل. [Windfuhr; G. L.] ۲۵

هرودیانوس [Herodianus] ۹

همایی، جلال الدین ۲۶، ۲۷، ۶۵

هنری هشتم ۲۱

هومر [Homer] ۳، ۷، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱

یاسمی، رشید ۲۷

برخی از کتابهای انتشارات هرمس

روندهای بنیادین در دانش زبان

رومن یاکوبسن

کورس صفوی

دوره عمومی زبان شناسی

فردینان دوسوسور

کورس صفوی

زبان و ذهن

نوام چامسکی

کورس صفوی

مبانی زبان‌شناسی عمومی
آندره مارتینه
هرمز میلانیا

تراز دگرگونیهای آوایی
آندره مارتینه
هرمز میلانیا

مقالات زبان‌شناسی
هرمز میلانیا

شکل‌گیری زبان فارسی

ژیلبر لازار

مہستی بحرینی

دستور فارسی معاصر

ژیلبر لازار

مہستی بحرینی

زبان‌شناسی دکارتی

نوام چامسکی

احمد طاهریان

ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟

میشل فوکو

حسین معصومی همدانی

ایران، روح یک جهان بدون روح

میشل فوکو

افشین جهان‌نیده - نیکو سرخوش

تاریخ جنون

میشل فوکو

فاطمه ولیانی

نشانه‌شناسی و ساخت‌گرایی در سینما

بیل نیکولز

علاءالدین طباطبایی

پدیدارشناسی و سینما

آلن کیس‌بی‌یر

علاءالدین طباطبایی

